



وقتی قرارداد استارت متوقف شد  
(صفحه ۷)

فشار آمریکا به کوبا محکوم  
است (صفحه ۸)

به یاد پرویز قلیچ خانی (صفحه  
۹)

## ترامپ در پکن

صفحه آخر

## نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا

صفحه آخر

## خاطرات ترزا نوچه

صفحه آخر

### طبقه کارگر ایران و وظایف تاریخی آن

سرمایه‌داری در ایران طی تلاشی طولانی، با فراز و نشیب‌هایی، جامعه‌ای را ساخته است که اکثریت مردم آن زیر خط فقر زندگی می‌کنند. علت اساسی این امر در این است که ایران کشوری بوده در دوران امپریالیسم برای تبدیل شدن به یک جامعه سرمایه‌داری تلاش کرده است. در طول این روند، حوادث بسیاری، سیاسی و اقتصادی، داخلی و خارجی اتفاق افتاده است که آخرین آن جنگ تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا و اسرائیل علیه ایران است. برای درک همه‌جانبه این روند تاریخی و علل چنین جنگی که اوضاع کاملاً تغییر یافته‌ای را باعث شده است، باید به ریشه‌ها بپردازیم. ما کمونیست‌های ایرانی که پیشینیانمان کارگران و روشنفکرانی بودند که توانستند بیش از صد و بیست سال پیش در بندر انزلی حزب کمونیست را با برنامه‌ای انقلابی بنیان‌گذاری

کنند و آلترناتیو انقلابی کارگری را در برابر راه سرمایه‌داری که بلاخره در ایران امروز پیاده شده، قرار دهند، آموزش‌های مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه مائوتسه‌دون را بهترین و علمی‌ترین راهنما برای تحلیل چنین اوضاعی میدانیم. با حرکت از این آموزش‌ها، در گام نخست باید از امپریالیسم و عملکرد آن در ایران آغاز کنیم. امپریالیسم به‌عنوان مرحله‌ای از سرمایه‌داری، مسیر دو جنگ جهانی را طی کرده و با قطبی کردن جهان به سوسیالیستی و سرمایه‌داری، جنگ سردی را با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به پایان رسانده است. بدین ترتیب، سرمایه‌داری آمریکا که قاره نورا با گسترش و زور فتح کرده بود، اینک توانایی داشت خود را به قدرت بلامنازع و امپراتوری جهانی عرضه کند.

### به یاد رفیق هوشنگ گلاب دژ

با کمال تأسف مطلع شدیم که رفیق هوشنگ گلاب دژ (م. امید)



صفحه ۴

### وضعیت کنونی و افق یک فرصت تاریخی

وضعیت فعلی نام‌گذاری‌اش آسان نیست؛ نه می‌توان آن را جنگ نامید، زیرا آتش به‌تمامی شعله‌ور نیست، و نه می‌توان صلح خواند، زیرا آرامشی در کار نیست. ما در لحظه‌ای ایستاده‌ایم که بیش از هر چیز باید آن را فهمید، نه صرفاً نام‌گذاری کرد. این همان وضعیتی است که تاریخ بارها تجربه کرده: «نه جنگ، نه صلح». اما آنچه این وضعیت را تعیین‌کننده می‌کند، تنها فشارها و تهدیدها نیست، بلکه پاسخی است که در دل جامعه به آن داده می‌شود. برای فهم این پاسخ، کافی است به اطراف خود نگاه کنیم: به حضور مردم در خیابان‌ها، به ایستادگی در دل نااطمینانی، به ادامه‌ی زندگی در شرایطی که هر روز آن را دشوارتر می‌کند. اینجاست که مقاومت، از سطح یک شعار سیاسی فراتر می‌رود و به یک واقعیت اجتماعی تبدیل می‌شود- واقعیتی

که در آن، مردم نه صرفاً ناظر، بلکه بخشی از معادله‌اند. این مقاومت، اگر بخواهد معنا داشته باشد، باید در همین زندگی روزمره فهمیده شود. زیرا وضعیت کنونی، صرفاً یک بحران اقتصادی نیست؛ نوعی بلاتکلیفی و معلق‌ماندن است که به درون زندگی نفوذ کرده است. کار هست، اما نه مطمئن؛ درآمد هست، اما نه پایدار؛ امید هست، اما در هاله‌ای از تردید. این وضعیت فقط معیشت را تحت فشار نمی‌گذارد، بلکه رفتار اجتماعی را نیز دگرگون می‌کند. انسانی که آینده‌اش را نمی‌بیند، نه به‌راحتی اعتراض می‌کند و نه به‌سادگی سازمان می‌یابد. حتی تصمیم‌های ساده از خرید روزمره تا سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی با احتیاط و تردید همراه می‌شود. در چنین شرایطی، مقاومت دیگر نمی‌تواند صرفاً در سطح

### سوسیالیست‌ها و برخورد به جنگ

جنگ میان آمریکا و اسرائیل و ایران، اگرچه اکنون به نوعی آتش‌بس نسبی رسیده و بیش از دو ماه است که عملیات نظامی عملاً متوقف شده، اما مسائل، تضادها و سیاست‌هایی که به این جنگ منجر شدند همچنان پابرجا هستند و تنش‌های منطقه‌ای به اشکال مختلف ادامه دارند. ایران پنج شرط را برای دستیابی به آتش‌بس دائمی در برابر آمریکا مطرح کرده و در مقابل، آمریکا نیز ده شرط را پیش کشیده است.

- شرایط ایران عبارت‌اند از:
- ۱- تضمین آتش‌بس دائمی و جلوگیری از تکرار تجاوزات؛
  - ۲- رفع محاصره دریایی توسط نیروهای آمریکایی و حل مسئله تنگه هرمز؛
  - ۳- جبران خسارات ناشی از حملات جنگی و جنگ دوازده‌روزه فوریه؛

صفحه ۵

صفحه ۴



## طبقه کارگر ایران و وظایف... بقیه از صفحه ۱

مبارزه طبقه کارگر ایران برای ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک و سوسیالیستی و طبقه سرمایه‌دار ایران برای جامعه‌ای مدرن و سرمایه‌داری، در رقابت و تضاد با هم، در چنین روند تاریخی در جریان بوده است. نتیجه فعلاً به سود صاحبان سرمایه تمام شده است، اما چون جامعه سرمایه‌داری کنونی پاسخ‌گوی خواست‌های اولیه توده‌های مردم نیست، مبارزه برای آلترناتیو کارگری سوسیالیستی همچنان ادامه دارد و با خاتمه جنگ به تضاد اساسی حاد چگونگی نجات ایران از این وضع اسفناک اجتماعی تبدیل می‌شود.

یکی از اساسی‌ترین خصوصیات سرمایه‌داری که مارکس بر آن تأکید دارد، ماهیت رقابتی آن است. این رقابت نه تنها در میان سرمایه‌داران، بلکه در میان طبقه کارگر و حتی در کل مناسبات جامعه سرمایه‌داری تا سطح رقابت‌های فردی خود را نشان می‌دهد. این نظریه اساسی مارکس در مورد سرمایه‌داری در این صد و بیست سال گذشته به‌خوبی خود را نشان داده است. در ایران، نمایندگان سرمایه خارجی و داخلی در رقابت مرگ و زندگی با هم قرار داشته‌اند و اگر موقتاً سازشی هم بوده، در خدمت همان رقابت قرار داشته است. استعمارگران و امپریالیست‌ها، به ویژه انگلیس، هم نیروی داخلی خود را داشته و هم زور مستقیم از خارج را برای پیشبرد سیاست‌هایش به کار گرفته‌اند. هر دو این سیاست‌ها مکمل یکدیگر بوده‌اند. سیاست رژیم‌پنج در ایران تا زگی ندارد و بارها رخ داده است؛ از جمله کودتای انگلیسی‌ها توسط سید ضیا در سال ۱۲۹۹ و روی کار آمدن رضاشاه، کودتای ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۲ و این روزها تجاوز نظامی با هدف رژیم پنج، نمونه‌هایی از این سیاست‌های توسل به زور بوده است. بنا بر این رقابت‌های درون طبقه سرمایه‌داری و فرقه‌گرایی‌های سیاسی را در نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی در همین ماهیت رقابتی سرمایه‌داری و در ارتباط با دوران امپریالیسم توضیح داد. اما ماهیت رقابتی سرمایه‌داری در روند توسعه و گسترش خود، همان‌طور که قشر بندی سیاسی خود را در کشور های متروپل بوجود آورده، در کشورهای پیرامونی هم سرمایه‌داری به کوچک و بزرگ و بومی و خارجی تقسیم شده‌اند. این امر در ایران بخاطر دخالت‌گری‌های امپریالیستی برجسته‌تر خود را نشان می‌دهد. تاریخ بیداری ایرانیان با مبارزه علیه تجاوز استعمارگران (خارج پرتغالی‌ها) و امپریالیست‌ها و دخالت‌گری‌های آن‌ها شروع شده و در این مورد نمونه‌های برجسته‌ای مثل

جنبش تنباکو، مبارزات کارگران نفت جنوب علیه انگلیسی‌ها و جنبش ملی کردن صنعت نفت را در جامعه ایران، که پرچم استقلال و بیداری ایرانیان را برافراشتند، می‌شود اشاره کرد.

همچنین سرمایه‌داری بنا بر تحلیل مارکس، ماهیتی توسعه‌گر دارد. این ویژگی نهادینه‌ای است که سرمایه‌داری جهانی را به وجود آورده است. ماهیت رقابتی سرمایه‌داری در عین حال موتور توسعه و گسترش آن می‌باشد که امپریالیسم ادامه‌گسترش و توسعه و رقابت سرمایه‌داری در مرحله انحصارات مالی و مجتمعات تسلیحاتی است. جنگ کنونی علیه ایران ادامه همان رقابت‌ها و در خدمت همان سیاست‌ها است.

اکنون در پرتو تضاد‌های نهادینه سرمایه‌داری، بهتر می‌توان به تحلیل و بررسی مبارزه طبقه کارگر در جنگ کنونی پرداخت.

### رقابت برای سلطه بر ایران

- وجود نیروی کار ارزان نسبتاً پیشرفته در مقایسه با نیروی کار جوامع دیگر منطقه
- وجود مواد خام، به‌ویژه منابع وسیع انرژی
- پیشرفت صنعتی و علمی و تا حد غنی‌سازی اورانیوم در درجه‌ای پیشرفته
- موقعیت ژئوپلیتیکی ایران امروز حکومتی متمرکز با ارتشی نسبتاً قوی با فناوری‌های پیشرفته
- عواملی هستند که در رقابت‌های جهانی کاملاً مهم به حساب می‌آیند و امپریالیسم آمریکا برای ادامه سلطه خود در این منطقه، تمام قدرت خود را به‌کار گرفته است. در مقابل تمام این تضادها و درگیری‌ها و دخالت‌گری‌های امپریالیست‌ها برای عقب نگه داشتن جامعه ایران به‌عنوان تولیدکننده مواد خام، سرمایه‌داری توانست به نظام مسلط کنونی تبدیل شود که نمایندگان سیاسی در آن ادعای سهم‌بری بیشتری را دارند؛ امری که در ایران همان‌طور که در بالا اشاره شد سابقه‌ای طولانی دارد.

باید بر این تضاد‌های نهادینه سرمایه‌داری، تضاد مهم دیگری را که آفریده طبقه کارگر است نیز اضافه کرد. سرمایه‌داری در این روند توسعه و گسترش رقابتی، گورکنان خود را هم تولید می‌کند. در ایران، سرمایه‌داری از هر نوعش در این امر شریک بوده و موجب ستم و استثمار شده است. امروز جنبش کمونیستی ایران که دربرگیرنده طیف وسیعی از احزاب و تشکل‌های وفادار به طبقه کارگر است، نقش اجتماعی و انقلابی تعیین‌کننده‌ای در مبارزه علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم و برای پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم به عهده دارد. بدون یافتن نقش این طبقه و گرایش سیاسی آن در این اوضاع پر هرج و مرج و نه جنگ و نه صلح،

نمی‌توان ارزیابی درستی ارائه داد. تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران، تاریخی خونین و لبریز از سختی‌ها و پیچ‌وخم‌هاست که طی نبردهای پی‌درپی میان دو طبقه اساسی جامعه در دوران سرمایه‌داری شدن، خود را در کلیه زمینه‌های سیاسی نمایان کرده است. مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی، از همان حرکت اولیه تحول سرمایه‌داری، با سازمان‌یابی طبقه کارگر و ایجاد تشکل‌های سیاسی پیشرو طبقه، به مبارزه‌ای مرگ و زندگی تبدیل شده است و از روند سخت و پر پیچ‌وخمی گذشته است.

ایجاد صنایع پیشرفته استخراج نفت و تصفیه‌خانه‌های آن‌ها در باکو، آبادان و کرمانشاه، لشکری سازمان‌یافته و متمرکز را برای نفوذ عقاید کمونیستی به وجود آورد و کادری را پروراند که مبارزه طبقاتی را نیروی محرکه جامعه می‌دانستند. آن‌ها تئوری مبارزه طبقاتی را راهنمای خود قرار دادند و بر اساس این تئوری یادآور شدند که هیچ موضوعی در جوامع نیست که مهر طبقاتی نخورده باشد و هیچ سیاستی را نمی‌توان یافت که بی‌طرف باشد. در جامعه طبقاتی باید شناخت از حقیقت به‌دست‌آمده را تا آنجا عمق بخشید که این حقیقت به کدام طبقه خدمت می‌کند. در دوران تاریخی امپریالیسم، جدال بین بورژوازی و خرده بورژوازی از یک‌سو و پرولتاریا از سوی دیگر، باید با معیار رهایی طبقه کارگر حقیقت را سنجید. در مبارزه طبقاتی جهان و ایران، همه طبقات مدعی داشتن حقیقت‌اند. مائوتسه‌دون روی عمل و پراتیک برای شناخت حقیقت پافشاری می‌کند و اساس حقیقت را معیار خدمت به رهایی طبقه کارگر می‌داند. جنبش کارگری و کمونیستی ایران همچنان از طرف حاکمیت و دستگاه‌های امنیتی تحت تعقیب و سرکوب است. از هرگونه فعالیت آشکار و علنی محروم. کارگران حتا در سطح مبارزات صنفی و اقتصادی حق سازمان‌یابی را ندارند و امروزه در میدان سیاسی اجتماعی توسط بورژوازی و امپریالیستی در داخل و خارج به چالش کشیده شده‌اند.

- خیزش سلطنت‌طلبان جنگ‌طلب که یک گرایش راست فاشیستی، پروامپریالیستی و صهیونیستی ضد جنبش کارگری است.
- گرایش سلطنت‌طلبی، سازماندهی‌شده توسط دستگاه‌های امنیتی مוסاد و سیا، توانست نقش مهمی را در نقشه رژیم‌پنج مוסاد بازی کند. طبق گزارش رسانه‌های آمریکایی، مוסاد از طریق نتانیا‌هو، در اتاق «وضعیت» ویژه زیرزمینی کاخ سفید، با حضور خبرگان گوش‌به‌فرمان ترامپ و نیروهای پروصهیونیسم، طی مشورتی کوتاه توسط نتانیا‌هو و نماینده مוסاد، حتی بدون اظهار نظر دیگران، ترامپ گفت: «به‌نظر می‌رسد نقشه قابل اجراست»

## علیه بیکاری سازی، علیه اخراج‌ها



و بیکاری و نابودی زیرساخت‌های تولیدی، تضادها با شدتی بیشتر سر باز خواهند کرد. سرمایه‌داری ایران که قبل از جنگ دچار بحران ساختاری بود، توان حل کوهی از مشکلات را نخواهد داشت و بنا بر ماهیت خود، بر ستمکاری و استثمار شدیدتر خواهد افزود. باتوجه به نقش مسلط اقتصاد نئولیبرالیستی ضرورت انسجام در صف مستقل طبقه کارگر دو چندان است. ضروریست با این گرایش راست کنونی مبارزه شود

سوم - اندیشه نجات ایران به دست سرمایه داران توهمی بیش نیست هرچقدر هم افرادی میهن دوست وسالم در راس آن باشند. تنها راه نجات ایران از این وضع، خاتمه دادن به نظام موجود سرمایه‌داری است. صد و بیست سال تجربه سرمایه‌داری، چنین جامعه‌ای را تولید کرده است که اکثریت مردم آن، در درجات مختلف، در پی تغییر ریشه‌ای آنند. تنها راه سوسیالیسم است. برنامه سیاسی طبقه کارگر، سوسیالیسمی تطبیق داده شده با شرایط کنونی جامعه ایران، جوابی است به خواست اکثریت عظیم توده‌های ستمدیده و استثمار شونده.

چهارم - درست با توجه به تاریخ خون‌بار مبارزه طبقاتی در ایران و ماهیت نظام سرمایه‌داری ایران، صرف‌نظر از اینکه کدام جناح در حاکمیت دست بالا را دارد، نمایندگان سیاسی آن‌ها به نقش گورکنی کارگران و نقش کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها در انجام این برنامه آگاهی کامل دارند. مبارزه طبقه کارگر باید در مسیر استقلال کامل طبقاتی خود حرکت کند و از هرگونه دنباله‌روی از بورژوازی، چه داخلی و چه خارجی، دوری گزیند. تضاد میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار، نهادینه در جامعه سرمایه‌داری کنونی ایران است و راه نجات ایران کنونی را نشان می‌دهد. سازمان‌یابی طبقه کارگر در ایران و یکی شدن جنبش کمونیستی در سازمانی واحد، رمز پیشروی کل جنبش‌های اجتماعی، از جمله جنبش ضدامپریالیستی و ضد جنگ کنونی است. بدون وجود یک صف وسیع و متشکل کارگری و در پیوند با آن، حزبی کمونیستی، نمی‌تواند به مشکلات عظیم روبه‌روی جامعه ایران پاسخ درستی داد. ادامه نظام کنونی سرمایه‌داری فاجعه‌بار است و ایران را به سوی سقوط و بربریت سوق می‌دهد. تنها راه نجات، سوسیالیسم است.

محسن رضوانی

اردیبهشت ماه هزار و چهارصد و پنج

حاکمیت سرمایه‌داری نظام ملت - دولتی، به‌ویژه در کشوری همانند ایران با سابقه زیست سیاسی و فرهنگی طولانی، زمینه‌های فراهم کرده که این رژیم، بر اساس قدرت سیاسی‌اش بر امت شیعه‌گری اسلامی، بتواند در جریان مقاومت علیه تجاوز اسرائیل و آمریکا، به گرایش «ایران، مرز پرگهر» در رسانه‌های تبلیغی نزدیک شده است.

پرولتاریای ایران در مبارزه خود برای انقلاب کردن با حرکت از شرایط مشخص جامعه ایران مبارزه علیه بورژوازی را توأم‌اً علیه سرمایه‌داری جهانی و امپریالیسم به پیش برده است و ضمن حفظ صف مستقل خود، از گرایش سیاسی ضد امپریالیستی، در مقابل تجاوز امپریالیسم، که کمر به نابودی زیرساخت‌های جامعه ایران، فرهنگ و تمدن آن بسته است، دفاع کرده؛ اما چنین موضعی هرگز نباید به دنباله‌روی از بورژوازی و سرمایه‌داری داخلی منجر شود. متأسفانه ما شاهد بروز این گرایش راست روزیونیستی در اوضاع کنونی هستیم. حزب ما در گذشته این انحراف راست را نقد کرده است اما باردیگر در جنبش سر بلند کرده است و می‌تواند به عاملی کند کننده و انحلال طلبانه در امر ایجاد حزب کمونیست واحد شود. مبارزه علیه این گرایش راست، برای پرولتاریا در اوضاع کنونی، نقش تعیین‌کننده‌ای برای پیشبرد وظایفش دارد و باید محکم در دست گرفته شود.

یکم - تجربه تاریخی بورژوازی ایران، چه در لباس ملی‌گرایی و لائیک و چه در قبای اسلامی شیعه‌گری، نشان می‌دهد که از همان آغاز شکل‌گیری جنبش کارگری و کمونیستی با آن به دشمنی برخاسته و با سیاست‌های ضد سوسیالیستی و ضد کمونیستی برای نابودی آن تلاش کرده‌اند. این دو جریان، بنا بر ماهیت سرمایه‌داری، ضمن رقابت و تضاد با هم، در برابر کمونیسم و طبقه کارگر متحد و همراه عمل کرده‌اند. حقیقت عریان این همسویی‌ها در دوره سلطنت محمدرضاشاه، سرکوب کمونیست‌ها از یک‌سو و تقویت جنبش اسلامی از سوی دیگر واقعیتی است انکار ناپذیر. در دوره حاکمیت اسلامی، استفاده از افسران سازمان امنیت و ارتش برای سرکوب نیروهای چپ نیز واقعیتی است تأیید شده. یکی از زمینه‌های خیزش سلطنت‌طلبان را باید در نتیجه سیاست آزادی بدون قید و شرط تبلیغات ضد کارگری و ضد کمونیستی و در ستایش جامعه سرمایه‌داری غربی توسط رسانه‌های جمهوری اسلامی باید به حساب آورد.

دوم - وحدت و یکپارچگی به‌وجودآمده کنونی، پس از خاتمه جنگ ادامه نخواهد یافت. در جامعه‌ای جنگ‌زده، با ویرانی‌های عظیم

و با به‌هم زدن مذاکرات، فرمان حمله را صادر کرد. پشتیبانی رضا پهلوی و شرکت فعال او همراه طرفدارانش در این نقشه، از نوع همان همکاری‌هایی بود که سازمان مجاهدین خلق با صدام حسین پیش بردند.

ریشه این «بی‌وطنی» در روند جهانی شدن تولید و توزیع نظام کنونی سرمایه‌داری است و پیاده‌نظام اساسی این گرایش را خرده‌بورژوازی شهری شکست‌خورده جامعه تحت سلطه جمهوری اسلامی تشکیل می‌دهند که به هوای زندگی بهتر، در زمانی به خارج هجوم برده‌اند که متروپل نیز خود در بحران ساختاری سرمایه‌گرفتار است و استقبالی از آنان نمی‌کند. مجاهدین تلاش کردند با پوشش اسلام ناب محمدی به یاری لشکر صدام لیبیک گویند و نئوکان‌های آمریکایی را جلب کنند و سلطنت‌طلبان با ناسیونالیسم شوینیستی فاشیستی با امپریالیسم آمریکا و اسرائیل همراه شدند. آن‌ها نماینده تضادی هستند که میان جهانی شدن اقتصاد جهانی و حکومت دولت - امتی و دولت - ملتی موجود است.

در ایران، اساس اقتصادی را سرمایه‌داری نئولیبرالیستی، که جهانی شدن سرمایه را گسترش داده است، تشکیل می‌دهد که در تضاد با قدرت سیاسی اسلامی نظام ولایت فقیه با ایدئولوژی اسلام شیعه‌گری عجین است. در برابر این گرایش پروامپریالیستی، اکثر نیروهای چپ و مارکسیستی موضع درستی اتخاذ کرده‌اند، اما تنها حزب کمونیست کارگری، بنا بر اندیشه‌های مارکسی زمانه خود، با این جریان همسو شد. علاوه بر این، شش شکل‌گیری ناسیونالیست نیز، با تفاوت‌هایی میان خود، بار دیگر دچار چنین توهمی نسبت به دشمنان امپریالیستی شدند. اما آن‌ها پاسخی سخت از سوی حزب کمونیست ایران، که ریشه در میان کارگران و زحمتکشان دارد، گرفتند و فعلاً نقش ذخیره‌ای را برای هجوم بعدی امپریالیسم آمریکا و اسرائیل بازی می‌کنند.

پرولتاریا در این مبارزه حاد طبقاتی، که جنگی است در ادامه سیاست، با بازگشت ارتجاع سلطنتی و امپریالیسم - که انقلاب سیاسی توده‌ای ۵۷ آن را سرنگون کرد - مخالف است و آن را ارتجاعی و انتخابی غیرطبقاتی میان بد و بدتر می‌داند. پرولتاریای ایران بیش از صد سال است برای آلترناتیوی ریشه‌ای و انقلابی علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری، برای دموکراسی کارگری و انقلاب سوسیالیستی مبارزه می‌کند و در ایران از طرف سرمایه‌داری حاکم و امپریالیسم، نسل اندر نسل، سرکوب شده است.

جنگ، گرایش «همه با همی» و پشتیبانی از پرچم وطنی را تقویت کرده است. وجود

**روند نه جنگ، نه صلح به ضرر مردم زحمتکش است**



## به یاد رفیق هوشنگ گلاب دژ... بقیه از صفحه ۱

عضو سابق دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب رنجبران در سوئد در سن ۸۶ سالگی برای همیشه ما را ترک کرده است. او یکی از فعالین جنبش دانشجویی و سپس صنعت نفت در اعتصابات سال های ۵۷-۵۶ بود. او بعد از تاسیس حزب، به عضویت آن در آمد. در زیر سرکوب های رژیم جمهوری اسلامی حزب رنجبران او را به کردستان فرستاد. در کنگره دوم حزب به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شد و در انتقاد از خط مشی رویزیونیستی کنگره اول بسیار پرتلاش بود. او بعد از رفتن به سوئد بار دیگر برای انجام وظایف به کردستان برگشت و مدتی در کردستان ماند. بعد از حمله آمریکا به عراق به سوئد برگشت و بعد از مدتی حزب را ترک کرد. اما او همچنان که در کردستان قلم بدستی توانا و شاعر عصیانگر و انقلابی بود به راهش با تمامی صداقت انقلابیش ادامه داد. ما یاد او را گرامی می داریم و به خانواده اش درگذشت او را تسلیت می گویم.

یادش گرامی باد  
حزب رنجبران ایران



## وضعیت کنونی و افق يك فرصت... بقیه از صفحه ۱

شعار باقی بماند؛ بلکه باید در همین جزئیات شکل بگیرد: در نحوه ایستادن، در نحوه ادامه دادن، و در تلاش برای فهمیدن آنچه بر این زندگی تحمیل شده است. در کنار این تعلیق اقتصادی، فضا نیز دگرگون می شود. نظارت بیشتر می شود، احتیاط جای جسارت را می گیرد، و سکوت به یک عادت بدل می شود. اما این تمام ماجرا نیست. در دل همین انسداد، روزنه هایی نیز گشوده

سخن گفته شود، بدون آن که به نحوه توزیع هزینه ها توجه شود، این دفاع به تدریج از درون تهی می شود. و اگر فقط از بی عدالتی داخلی سخن گفته شود، بدون درک فشار بیرونی، در عمل میدان به همان نیرویی واگذار می شود که این فشار را ایجاد کرده است. پس مسئله، حذف یکی نیست، بلکه پیوند این دو است. دفاع، زمانی پایدار است که در زندگی مردم معنا پیدا کند؛ و عدالت، زمانی مؤثر است که بتواند در دل یک وضعیت واقعی عمل کند. در چنین چارچوبی، تمایز یک خطمشی واقعی روشن می شود: نه خطی که به امتیازدهی پیش دستانه تن می دهد و اهرم ها را واگذار می کند، و نه خطی که در سطح کنش های پراکنده متوقف می ماند؛ بلکه رویکردی که میان فشار بیرونی و دگرگونی درونی پیوند برقرار می کند؛ یعنی میان حفظ ظرفیت ها و بهبود واقعی زندگی مردم، میان تحلیل و عمل. در این نگاه، «نه جنگ، نه صلح» دیگر یک بن بست نیست، بلکه یک میدان است: میدانی که در آن یا فرسوده می شویم یا نیرو می گیریم.

در این میدان، زمان نقش تعیین کننده دارد. برای آن که فشار می آورد، زمان ابزار فرسایش است؛ اما برای آن که تحت فشار است، زمان می تواند دو معنا داشته باشد: یا فرسایش، یا فرصت. تفاوت در این است که در این زمان چه می گذرد. اگر فقط دوام بیاوریم، زمان علیه ما کار می کند؛ اما اگر در همین زمان، پیوندها تقویت شوند، آگاهی عمیق تر شود، و مسیر روشن تر گردد، آن گاه زمان به ابزار پیشروی تبدیل می شود. به بیان دیگر، زمان خنثی نیست؛ یا در آن فرسوده می شویم، یا آن را به نیرویی برای تغییر تبدیل می کنیم.

در پایان، آنچه باقی می ماند، یک انتخاب ساده اما سرنوشت ساز است. نه تسلیم می تواند فشار را به طور پایدار مهار کند، و نه انتظار منفعلانه می تواند راهی بگشاید. آینده از آن کسانی نیست که فقط فشار می آورند، بلکه از آن مردمی است که یاد می گیرند چگونه فشار را به قدرت تبدیل کنند؛ در زندگی، در کار، و در پیوند با یکدیگر.

باید از ساده سازی بپرهیزیم. این وضعیت را نمی توان در یک سطح توضیح داد؛ نه صرفاً تقابل داخلی است و نه فقط رویارویی قدرت ها در سطح جهانی. آنچه در برابر ما قرار دارد، تلاقی این دو است، جایی که تقابل ملی و تقابل طبقاتی نه در کنار هم، بلکه در درون یکدیگر عمل می کنند.

در چنین بستری، هر خطمشی که یکی از این سطوح را مطلق کند، ناگزیر به بن بست می رسد. آن که فقط بر «دفاع» تأکید می کند، بدون آن که به نحوه توزیع هزینه ها و مشارکت

می شوند: فضاهایی برای کار جمعی، برای کمک، برای کنار هم بودن. این فضاها در نگاه نخست بی خطر به نظر می رسند، اما در عمق خود حامل یک امکان اند: امکان دیدن یکدیگر، شنیدن یکدیگر، و لمس مشترک یک بحران. اینجاست که یک پرسش اساسی شکل می گیرد: آیا این ها صرفاً سوپاپ اطمینان اند، یا می توانند به چیزی فراتر تبدیل شوند؟ پاسخ به این پرسش، به نحوه درک ما از وضعیت بستگی دارد. یک نگاه، همه چیز را از زاویه ای انسداد می بیند و در نتیجه، هر فضا را یا ابزار کنترل می داند یا در بهترین حالت، محلی برای انباشت تجربه های پراکنده. این نگاه، بخشی از واقعیت را می بیند، اما آن را مطلق می کند و از دیدن تصویر کامل بازمی ماند. از سوی دیگر، نگاهی وجود دارد که راه حل را در واگذاری می جوید؛ این که با عقب نشینی، می توان فشار را کاهش داد. اما تجربه های مشخص نشان داده اند که فشار در جهان امروز، صرفاً واکنشی به «ظرفیت» نیست، بلکه خود به ابزاری برای گسترش مطالبات تبدیل شده است. بنابراین، واگذاری نه تنها به پایان فشار نمی انجامد، بلکه میدان را برای شکل های جدید آن باز می کند.

پس اگر این نگرش ها کافی نیستند، مسیر واقعی کجاست؟ مسیر، از دل همین وضعیت می گذرد اما نه به صورت خودبه خودی. در اینجا باید به یک تمایز مهم رسید: میان آن که فقط فشار را تحمل می کند و آن که شروع می کند به فهمیدن آن. این فهم، اگر در سطح فردی باقی بماند، تغییری ایجاد نمی کند؛ اما اگر به هم متصل شود، می تواند به آگاهی تبدیل گردد. و آگاهی، زمانی که به پیوند و سازمان برسد، به نیرویی بدل می شود که می تواند توازن را تغییر دهد. به بیان روشن تر، فشار آن جا کارکرد خود را از دست می دهد که فهم ها به هم برسند.

در این میان، بحث بازدارندگی نیز باید از نو فهم شود. بازدارندگی فقط در مرزها یا در ابزارهای بزرگ خلاصه نمی شود. موقعیت هایی مانند تنگه هرمز یا ظرفیت های فنی و سیاسی، بدون تردید اهمیت دارند، اما یک سؤال ساده تعیین کننده است: اگر جامعه از درون فرسوده شود، این ابزارها تا کجا می توانند کار کنند؟ برعکس، اگر مردم احساس کنند که در این مسیر سهم دارند و زندگی شان حتی اگر به تدریج در حال بهبود باشد، همان فشار بیرونی اثر خود را از دست می دهد. بنابراین، بازدارندگی فقط در مرز نیست؛ در بازار است، در محل کار است، در امید یا ناامیدی مردم. در این نقطه، تقابل ملی و تقابل طبقاتی به هم می رسند. نمی توان یکی را حذف کرد و دیگری را نگه داشت. اگر فقط از دفاع ملی



واقعی مردم توجه کند، در نهایت با فرسایش درونی مواجه خواهد شد. و آن که همه چیز را به تضادهای داخلی تقلیل می‌دهد، بدون درک فشارهای ساختاری در سطح جهانی، عملاً در همان زمینی بازی می‌کند که از پیش توسط نیروی مسلط تعریف شده است.

در این میان، یک واقعیت انکارناپذیر وجود دارد: حضور توده‌ای در خیابان‌ها، استمرار آن در دل روزهای جنگ و پس از آتش‌بس، و آمادگی اعلام‌شده‌ی میلیون‌ها نفر برای فداکاری. این واقعیت نشان می‌دهد که جامعه نه منفعل است و نه بیرون از صحنه. این حضور، یک واکنش لحظه‌ای نیست، بلکه بیان یک حس مشترک است: حسی از دفاع، از تهدید، و از درگیر بودن در سرنوشتی که در همان زندگی روزمره جریان دارد. اما درست در همین جا، مسئله‌ی اصلی آغاز می‌شود: این حضور، به‌خودی‌خود، هنوز آگاهی طبقاتی نیست؛ بلکه ماده‌ی اولیه‌ی آن است.

آگاهی طبقاتی از جایی آغاز می‌شود که این تجربه‌ی مشترک، از سطح احساس و واکنش، به سطح فهم رابطه‌ها ارتقا پیدا کند؛ این که فشار بیرونی چگونه به گرانی، بی‌ثباتی شغلی و ناامنی معیشتی ترجمه می‌شود، و این که این فشار چگونه در درون جامعه توزیع می‌گردد؛ چه کسی بیشتر می‌پردازد و چه کسی کمتر. این‌ها همان نقاطی هستند که حضور را به درک تبدیل می‌کنند. در این نقطه، دفاع دیگر صرفاً یک امر سیاسی یا ملی نیست، بلکه به مسئله‌ای اجتماعی و طبقاتی بدل می‌شود؛ مسئله‌ای که در آن، مردم نه فقط «در صحنه»، بلکه «در موقعیت» خود را می‌شناسند. این گذار، نه به‌صورت خودبه‌خودی و نه به‌صورت یکنواخت رخ می‌دهد. آگاهی، در دل تجربه‌های پراکنده شکل می‌گیرد، اما تنها زمانی تثبیت می‌شود که بتواند به زبان مشترک و به ارتباط میان افراد تبدیل شود. در گفت‌وگوهای روزمره، در مقایسه‌ی تجربه‌ها، و در تلاش برای فهم آنچه بر زندگی تحمیل شده است، این آگاهی به‌تدریج از سطح فردی فراتر می‌رود. درست در همین فرآیند است که امکان سازمان‌یافتگی به‌عنوان ضرورت از دل خود وضعیت سر برمی‌آورد.

در چنین شرایطی، تمایز واقعی نیز دقیق‌تر می‌شود. دیگر بحث بر سر این نیست که آیا باید ایستادگی کرد یا نه، چرا که خود حضور پاسخ این پرسش را داده است. مسئله این است که این ایستادگی چگونه تعریف می‌شود: آیا به‌صورت بسیجی از بالا که در سطح نمادین باقی می‌ماند، یا به‌صورت فرآیندی که در آن، مردم به‌تدریج نقش فعال‌تری در تعیین مسیر پیدا می‌کنند؟ این همان جایی است که آگاهی طبقاتی می‌تواند

حضور را از یک وضعیت ناپایدار، به یک نیروی پایدار تبدیل کند.

در این میان، نقش کمونیست‌ها نه در ایستادن بیرون از این گفتمان و نفی آن است، و نه در حل شدن بی‌تمایز در آن. نقطه‌ی ورود دقیقاً همین‌جاست: در دل همین حضور، در دل همین تجربه‌ی مشترک، و در تلاش برای روشن کردن پیوندها: نه با شعارهای کلی، بلکه با نشان دادن رابطه‌های واقعی، این که چگونه دفاع و معیشت به هم گره خورده‌اند، چگونه فشار بیرونی و نابرابری درونی هم‌زمان عمل می‌کنند، و چگونه می‌توان این رابطه را به نفع اکثریت تغییر داد. این ورود، اگر درست صورت گیرد، نه در تقابل با حس عمومی جامعه قرار می‌گیرد و نه از آن عقب می‌ماند، بلکه آن را یک گام جلوتر می‌برد. در نهایت، آنچه تعیین‌کننده است، خود حضور نیست، بلکه مسیری است که این حضور در آن حرکت می‌کند. اگر در سطح واکنش باقی بماند، به‌تدریج فروکش خواهد کرد؛ اما اگر به آگاهی، و آگاهی به سازمان‌یافتگی پیوند بخورد، می‌تواند به نیرویی تبدیل شود که نه تنها فشار را مهار می‌کند، بلکه مسیر را نیز شکل می‌دهد. این همان نقطه‌ای است که از دل آن، می‌توان کار آموزشی را ادامه داد، گفتمان را تعمیق کرد، و از یک لحظه‌ی تاریخی، به یک روند تاریخی بدل شد.

صفا اردیبهشت ۱۴۰۵

### سوسیالیست‌ها و برخورد به جنگ... بقیه از صفحه ۱

۴- پایان جنگ در دیگر کشورهای محور مقاومت، از جمله لبنان و...؛  
۵- لغو کامل تحریم‌ها، به‌ویژه تحریم‌های نفتی، و آزادسازی بدون قید و شرط تمامی دارایی‌های مسدودشده ایران در خارج از کشور.  
برخی از شروط آمریکا نیز شامل موارد زیر است:

- ۱- پایان دادن به غنی‌سازی اورانیوم؛
- ۲- خروج مواد هسته‌ای غنی‌شده و انتقال آن‌ها به خارج از کشور؛
- ۳- توقف برنامه‌های موشکی، قطع حمایت از گروه‌های نیابتی و تغییر سیاست‌های منطقه‌ای ایران؛
- ۴- بازگشایی تنگه هرمز و بازگشت شرایط به وضعیت پیش از جنگ؛
- ۵- آتش‌بس مشروط و...

این شروط نشان می‌دهند که اختلافات ایران و آمریکا، افزون بر زمینه‌های تاریخی، در بسیاری از حوزه‌ها بسیار عمیق است و دستیابی به صلحی پایدار تقریباً ناممکن به نظر می‌رسد؛ مگر آنکه در مناسبات بین‌المللی و در سطح قدرت‌های اصلی نظامی و سیاسی جهان، تحولاتی اساسی، چه در قالب تشدید تنش‌ها و چه در قالب توافقات مهم، رخ دهد. با وجود تمامی تلاش‌هایی که پاکستان برای تحقق صلح و برقراری آتش‌بس انجام داد، حاصل آن تنها توقف جنگ بود. تا زمان نگارش این مطلب نیز این آتش‌بس به شکلی بسیار شکننده ادامه یافته است.

تحولات این جنگ در مقایسه با درگیری‌های پیشین تفاوت‌های قابل توجهی داشت:

۱- ایران توانست در مدت زمانی کوتاه و با حملات گسترده موشکی، برای نخستین بار پس از جنگ ویتنام، آمریکا را در منطقه با مشکلات جدی مواجه کند. با این حال، این امر هنوز به معنای پیروزی یا شکست قطعی هیچ‌یک از طرفین نیست، هرچند هر دو طرف مدعی پیروزی در جنگ فوریه هستند.

۲- ایران با بستن تنگه هرمز، عوامل سیاسی و اقتصادی را نیز فراتر از ابزارهای صرفاً نظامی وارد این رویارویی کرد.

۳- ایران ضربات مهمی به منافع اقتصادی و نظامی آمریکا در خاورمیانه وارد ساخت.

۴- آمریکا نیز با بمباران‌های سنگین، خسارات قابل توجهی به اقتصاد و صنایع ایران وارد کرد.

۵- اروپا حاضر نشد در این جنگ بدون قید و شرط از آمریکا پیروی کند.

۶- چین و روسیه به شکلی آشکار از ایران حمایت کردند.

۷- بریکس به دلیل حضور دو عضو خود، ایران و امارات، در دو جبهه متقابل این جنگ، نتوانست بیانیه رسمی مشترکی صادر کند. مقاومت ایران در این جنگ باعث شده است که بخشی از نیروهای چپ ایران به بورژوازی‌ای که در برابر آمریکا ایستادگی کرده است، گرایش سیاسی پیدا کنند. این تأثیر تنها به یک سازمان سیاسی محدود نبوده و برخی عناصر متمایل به «چپ محور مقاومتی» خود به عاملی اخلاص‌گر در جنبش کمونیستی تبدیل شده‌اند. البته زمینه‌های گرایش به بورژوازی ملی از گذشته نیز وجود داشته و چپ همچنان از پیامدهای منفی این رویکرد نادرست آسیب می‌بیند.

خط موسوم به محور مقاومت نه تنها دیگر در پی مبارزه طبقاتی نیست، بلکه به دلیل فاصله گرفتن از اصول کمونیستی، به بستری برای معامله بر سر منافع طبقه کارگر با



بورژوازی داخلی تبدیل شده است.

چپ محور مقاومتی با توجیحات گوناگون، نه بر پایه تحلیل طبقاتی، بلکه از زاویه کمبودهای ذهنی و فرهنگی جامعه، وظیفه انقلاب سوسیالیستی را از برنامه خود حذف کرده است. نتیجه‌گیری آنان از شرایط جامعه ایران نه بر مبنای تحلیل مادی و طبقاتی، بلکه با تکیه بر مسائل دموکراتیک صورت می‌گیرد و به همین دلیل انقلاب سوسیالیستی را به آینده‌ای نامعلوم موكول می‌کنند.

این جریان با طرح نادرست «ضد امپریالیست» بودن یک دولت یا نیرو، نقش تاریخی طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی را به موضوعی فرعی تبدیل کرده و آن را به آینده حواله می‌دهد.

چپ محور مقاومتی هر شعاری را که همزمان آمریکا و جمهوری اسلامی را محکوم کند، مردود می‌شمارد و با این پیش‌فرض که چنین شعاری نقش دو طرف را در جنگ اخیر و در عرصه بین‌المللی برابر می‌داند، آن را رد می‌کند.

همچنین این جریان، طرح شعار سرنگونی جمهوری اسلامی در شرایط کنونی را به سود امپریالیسم تلقی کرده و مبارزه کارگران و زحمتکشان برای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری اسلامی را نادرست می‌داند.

چپ محور مقاومتی تنها به حمایت از جمهوری اسلامی در برابر آمریکا بسنده نکرده، بلکه تقریباً تمامی سیاست‌های گذشته این رژیم ارتجاعی و سرکوبگر را نیز با توجیحات مختلف تأیید می‌کند. آنان با برجسته کردن جناح‌بندی‌های درون حکومت، جنایات و ویرانگری‌های نظام سرمایه‌داری حاکم را نه به پای کل ساختار سرمایه‌داری، بلکه به حساب یک جناح خاص می‌گذارند و جناح دیگر را تظہیر می‌کنند. این دیدگاه حتی خمینی و خامنه‌ای را نیز از تیررس انتقاد فرودستان جامعه خارج کرده و برای آنان نقش مثبتی قائل می‌شود.

اگر به تاریخ شکل‌گیری محور مقاومت در خاورمیانه توجه کنیم، مشاهده می‌شود که این محور با استقرار جمهوری اسلامی به نقطه اتکایی دست یافت که اساساً در خدمت منافع دولت سرمایه‌داری و هژمون طلب ایران قرار داشت. این دولت که در روند صدور سرمایه و دخالت‌های امپریالیستی شکل گرفته بود، به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی خود به یک قدرت منطقه‌ای هژمون طلب تبدیل شد.

سلسله پهلوی از معدود حکومت‌هایی بود که بدون کشتارهایی در ابعاد انقلاب فرانسه، از یک دولت فئودالی به یک دولت سرمایه‌داری

گذار کرد. یکی از عوامل این خشونت کمتر را می‌توان همجواری با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، رقابت قدرت‌های بزرگ امپریالیستی در ایران و سیاست‌های ضدکمونیستی مبتنی بر هژمون طلبی منطقه‌ای دانست.

در دوران پیش از جمهوری اسلامی، دولت شاه سیاست‌های مداخله‌جویانه و هژمونیک خود را تحت عنوان «ژاندارم منطقه» پیش می‌برد و در دوران جمهوری اسلامی همین سیاست‌ها با ظاهری متفاوت و تحت عنوان «محور مقاومت» دنبال شده است. پایه طبقاتی هر دو رژیم را بورژوازی بزرگ صنعتی، تجاری و در مواردی کمپرادور تشکیل داده است.

بورژوازی بزرگ ایران که نیرویی عمیقاً ضدکمونیست و ضددموکراتیک است، قدرت سیاسی خود را در قالب استبداد متمرکز، چه در شکل دینی و چه در شکل سلطنتی، سازمان داده است. سایر نهادهای حکومتی نیز با تفاوت‌هایی جزئی، در خدمت همین منافع طبقاتی و ساختار قدرت قرار دارند. از این رو، چپی که از محور مقاومت دفاع می‌کند، در واقع از نظر سیاسی به جمهوری اسلامی و از نظر طبقاتی به بورژوازی بزرگ ایران تکیه کرده است.

گفته شده است که هنگامی که بورژوازی فعال می‌شود، بخشی از چپ به راست گرایش پیدا می‌کند و زمانی که بورژوازی منفعل می‌شود، بخشی از چپ به افراط‌گرایی چپ متمایل می‌گردد. امروزه نیز که بورژوازی ایران در جنگ با آمریکا فعالانه عمل می‌کند، برخی این فعالیت را دفاع از میهن تلقی کرده و وظیفه خود را نه سرنگونی جمهوری اسلامی، بلکه دفاع از آن یا تعدیل شعارهای سرنگونی طلبانه می‌دانند.

از دیدگاه چپ کمونیست، نظریات محور مقاومت چیزی جز نفوذ ایدئولوژی سرمایه‌داری بزرگ ایران در میان طبقه کارگر برای کند کردن مبارزه طبقاتی و به انفعال کشاندن سازمان‌های کارگری نیست. از همین رو، مبارزه با این گرایش‌های اپورتونیستی و زدودن دیدگاه‌های غیرپرولتاری از درون جنبش چپ، یکی از وظایف اساسی کمونیست‌ها به شمار می‌رود.

ما دیدگاه‌های خود را بر پایه منافع طبقاتی شکل می‌دهیم و در جامعه سرمایه‌داری هیچ ایده اجتماعی‌ای وجود ندارد که فاقد مهر و نشان طبقاتی باشد. از این منظر، چپ محور مقاومتی جریانی ضدکمونیست است که از لحاظ ایدئولوژیک کاملاً در برابر بورژوازی بزرگ ایران تسلیم شده و نماینده سیاسی آن را در

جمهوری اسلامی می‌بیند.

این جریان برای پرهیز از گفت‌وگوی شفاف با مخالفان خود در سازمان‌ها و جریانات کمونیستی، به آنان برچسب «چپ ناتویی» می‌زند. در عین حال، به شکلی زیرکانه از مبارزه طبقاتی نیز سخن می‌گوید تا از رویارویی مستقیم در عرصه مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی طفره برود.

در سوی دیگر، نیروهایی نیز شکل گرفته‌اند که خواهان پیروزی امپریالیسم آمریکا هستند. در اینجا بحث بر سر سلطنت‌طلبان و مجاهدین خلق نیست که عملاً به دنباله‌روان آشکار امپریالیسم تبدیل شده‌اند؛ بلکه منظور برخی جریانات چپ هستند که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از حمله آمریکا به ایران حمایت کرده‌اند.

اگرچه شیوه بیان آنان با سلطنت‌طلبان متفاوت است، اما در محتوا همان سیاست دنباله‌روی از بورژوازی امپریالیستی را دنبال می‌کنند. این نیروها امپریالیسم را مفهومی متعلق به دوران لنین دانسته و صرفاً از سرمایه‌داری جهانی سخن می‌گویند و با مبارزه ضد امپریالیستی مخالفت می‌کنند. آن‌ها برهم خوردن اوضاع اجتماعی را فرصتی برای رشد خود می‌دانند، حال آنکه تجربه تاریخی نشان داده است که مداخله امپریالیستی در هیچ کشوری شرایط مساعدی برای رشد و گسترش کمونیست‌ها فراهم نکرده است.

جنگ آمریکا و صهیونیسم بسیاری از سیاست‌های داخلی و بین‌المللی، جناح‌های حکومتی و نیروهای اپوزیسیون را آشکار کرد و جایگاه تاریخی آنان را روشن‌تر ساخت.

جنگ ایران و آمریکا و فشار ناشی از مبارزه طبقاتی در داخل کشور، تأثیرات سیاسی و ایدئولوژیک مشخصی بر صفوف اپوزیسیون بر جای گذاشته است. خروج از سردرگمی موجود و اتخاذ مواضع روشن و صریح برای ارتقای آگاهی کارگران و زحمتکشان، مستلزم مبارزه هم‌زمان علیه چپ محور مقاومتی و چپ طرفدار پیروزی آمریکا در این جنگ است تا بتوان نیروهای پراکنده چپ را حول منافع واقعی توده‌های زحمتکش سازمان داد. بدون نقد و طرد دیدگاه‌های چپ محور مقاومتی و چپ طرفدار امپریالیسم، چپ کمونیست هرگز قادر نخواهد بود به سازماندهی گسترده و کسب قدرت سیاسی و اجتماعی دست یابد.

در بخشی از چپ انقلابی، موضع مستقل از هر دو طرف جنگ، یعنی هم آمریکا و هم ایران، مطرح شد؛ اما در بخش‌های دیگر، یا گرایش به بورژوازی داخلی شکل گرفت یا



تسلیم در برابر ارتجاع حاکم و قدرت‌های امپریالیستی.

همان‌گونه که مهم‌ترین پیامدهای جنگ متوجه طبقه کارگر و زحمتکشان بود، دیدگاه‌های چپ محور مقاومتی و چپ طرفدار امپریالیسم آمریکا نیز عملاً در جهت تضعیف مواضع مستقل طبقه کارگر عمل می‌کنند. هدف این گرایش‌ها ایجاد آشفتگی در جنبش کمونیستی، تداوم پراکندگی و جلوگیری از شکل‌گیری سازمان‌های مستقل طبقه کارگر است.

مهران پیامی

### وقتی قرارداد استارت متوقف شد

وقتی قرارداد استارت متوقف شد. ۵ فوریه ۲۰۲۶ آخرین قرارداد منع گسترش سلاح‌های کشتار جمعی با نام استارت که در سال ۱۹۹۱ امضاء و در سال ۱۹۹۴ اجرایی شد در سال ۲۰۰۹ به پایان رسید. این قرار داد که بین اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا بسته شد بعد از فروپاشی شوروی تا حدودی پابرجا ماند. اما با پایان آن قرارداد «استارت یک»، قرارداد محدود تری به نام «استارت دو» زده شد. در قرارداد استارت ۱ سقف محدودیت سلاح‌ها حداکثر به ۱۶۰۰ سلاح پرتابی مانند زیر دریایی، بمب افکن و موشک ۶۰۰۰ کلاهک اتمی بود. در قرارداد استارت ۲ قرار بود کلاهک‌ها به ۳۰۰۰ یعنی تقریباً نصف کاهش پیدا کرده و موشک‌های با کاربردهای چند کلاهکی هم ممنوع شود اما روسیه بعلت گسترش ناتو در اروپای شرقی آنرا نپذیرفت و در پارلمان روسیه به آن رای منفی دادند. آمریکا از پیمان ضد موشک‌های بالستیک خارج شد و روسیه هم رسماً استارت ۲ را کنار گذاشت.

دلیل اصلی مخالفت روسیه با برنامه دفاع موشکی آمریکا بود در حالیکه روسیه متعهد به از بین بردن موشک‌های چند کلاهکه خود بود. بعداً در باره قرارداد سورت هم صحبت شد که هیچ وقت به نتیجه نرسید و در سطح گفتگو ماند این قرار داد درخواست کاهش موشک‌ها و نه نابودی آنها را مد نظر قرار می‌داد. در آخرین تلاش برای ساز و کارهای کنترل سلاح‌های خطرناک در قرارداد نیو استارت شکل گرفت که خواهان کنترل دقیق و همراه با بازرسی‌های دائمی کم شدن پرتابگرها به ۷۰۰ و کلاهک‌های راهبردی ۱۵۵۰، در سال ۲۰۱۰ امضاء شد که تا ۲۰۲۶ برای امضاء کننده

گان الزام آور بود.

قبل از آن با شروع جنگ روسیه و اوکراین با تحریک اوکراین به پیوستن به اتحادیه اروپا و ناتو و شروع جنگ عملاً این پیمان کم‌لن یکون شده بود. ۵ سال پیش از آن در زمان بایدن رئیس‌جمهور قبلی آمریکا پیمان نیو استارت برای ۵ سال تمدید شده بود. قبل از انقضای مدت آخرین قرار داد منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای. بر سر قراردادهای جدید مذاکراتی بین آمریکا و روسیه شروع شده بود. ولی آمریکا شرطی را برای هر قرارداد مشابه دیگری گذاشته است که شرکت چین در آن را الزامی می‌کند. چین به این مسئله با این استدلال جواب داده است که زرادخانه ما بسیار کوچکتر از زرادخانه‌های آمریکا و روسیه است و ما تا به سطح شما نرسیم وارد هیچ قرارداد منع گسترش تسلیحاتی نمی‌شویم. به همین دلیل بعد از ۵ فوریه دنیا نسبت به گسترش تسلیحاتی دارای هیچ برنامه پیشگیرانه‌ای نیست و همه کشورهای قدرتمند با تمام نیرو می‌توانند دست به گسترش اینگونه سلاح‌ها بزنند.

همانطور که رقابت‌های سیاسی، اقتصادی گسترش می‌یابد. مسائلی از جمله رقابت در فضا و تسلیحات هسته‌ای و فناوری و محیط زیست به درون این رقابت‌ها کشیده شده است. جهان بسوی ناامنی و هرج و مرج بیشتر با جنگ‌های خونین و بی‌سرانجام پای می‌گذارد. تلاش آمریکا برای کنترل نفت و نزوئلا و نفت ایران، سرزمین گرینلند و کانادا و... ناشی از همین تهاجم استراتژیک آمریکا در جهت تضمین مواد اولیه برای سیاست‌های ترامپیستی (اول آمریکا) جدید آمریکاست. بعد از ۵ فوریه جهان یک قدم به جنگ‌های مهیب و ویرانگر با کشته‌های چند ده میلیونی نزدیک تر شده است. ما یک قدم دیگر از قانون و روابط بین‌المللی که در جنگ دوم جهانی تبیین شد دورتر می‌شویم و جای آنرا هرج و مرجی که مدتی است رو به رشد است، خواهد گرفت. البته دنیای بعد از جنگ‌های اول و دوم هم دنیای امپریالیست‌ها و غارت کشورهای ضعیف بود دنیای امپریالیستی کنونی که مبتنی بر جنگ و تجاوز و زورگویی و غارت ملل کوچکتر توسط بزرگترین امپریالیست‌های تاریخ شکل گرفته است. با بحران‌های عدیده ای روبرو است. ملل و کشورهای کوچکتر مورد تجاوز و غارت قرار می‌گیرند و رهبران دولت‌های جهان بیبشرمانه در سازمان ملل دورهم می‌نشینند. و با بالا و پائین کردن دست‌هایشان قصد دارند سرنوشت مردم جهان را تعیین کنند. رهبرانی که بسیاریشان از فاسدترین و جنایتکارترین افراد و سازمان‌های سیاسی و کنگ‌ها می‌آیند. که پیشیزی به

جان انسان‌ها اهمیت نمی‌دهند.

یادمان نرفته که دو سال پیش بود که ۷۰ هزار مردم بی دفاع فلسطینی با بمباران رژیم صهیونیستی کشته شدند ولی رهبران دموکراسی‌های جهان خفه خون گرفته بودند. همین چند هفته پیش بود که داعشیان سوریه به کوردها و دوروزی‌های ساکن سوریه حمله بردند و صدها نفر را به خاک و خون کشیدند و روزی نامه‌های این مدعیان دموکراسی حتی خبرهای درستی هم از این وقایع هولناک به مردم ندادند. بر طبق آخرین خبرها حدود ۱۰هزار نفر در ایران توسط رژیم جمهوری اسلامی کشته شدند، اما رسانه‌های جهان بیش از آن که به دنبال خیرهای عینی از ایران باشند به دنبال موضع‌گیری‌های ترامپ بودند. تا بفهمند که چه چیزهایی را باید بنویسند و چه خبرهایی ممنوعه است. این است دنیایی که سرمایه‌داری برای بشریت ساخته است. تا به حال امپریالیست‌های جهان بعلم متعددی از جمله جنبش قوی کارگری و کمونیستی، قادر نبودند که سیاست‌های خود را آشکارا علیه مردم جهان داد بزنند. اما با تغییر شرایط که هیچ کشور قدرتمندی را مسئول و جوابگوی کارهایش نمی‌کند، رهبران ناتو عملاً قمه‌های خود را بر سر دست گرفته‌اند و نعره هل من مبارز می‌طلبند.

سازمان ملل دیگر قدرتی ندارد و برخی از کشورها با درک این موضوع، پرداختی‌های خود را به سازمان ملل بحال تعلیق درآورده و یا بعلمت بحران‌های اقتصادی قادر به پرداخت آن نیستند. جهان خارج از کنترل آمریکا و غرب بطرف جهان چند قطبی می‌رود. جهانی که مجبور است قوانین بین‌المللی را نه تنها در خدمت دلار و ناتو بلکه منافع جهان با قطب‌های جدید را در نظر بگیرد. امروزه مردم جهان به راه دیگری می‌روند. توقف قطبی‌گرایی، توقف و برجیدن کامل هر گونه سلاح‌های کشتار جمعی و اتمی، حق واقعی برابر برای ملت‌های کوچکتر و حق تعیین سرنوشت آنها توسط خودشان، مقابله با هر گونه اتحادیه‌های نظامی و امنیتی امپریالیست‌های جهانی و توقف جنگ و خونریزی و مقابله با جهان‌های مختلف زیر دست و بالا دست، علیه دخالتگری کشورها در امور یکدیگر، حق داد و ستد بین المللی بدون دخالت قدرت‌های بزرگ جهان. نکات فوق بخشی از هزاران درخواستی است که بیش از دو قرن در طبقه کارگر جهانی و زحمتکشان تلبار شده است. و آنتشی است که زیر خاکستر که هر لحظه می‌تواند شعله ور گردد.

رشد عظیم سرمایه‌داری در تولید و فناوری بازارهای جدیدی را می‌طلبند. در این عرصه چین با بیش از ۱۸۰ کشور جهان مبادلات عمده

تعلیق‌ها باید فوریت متوقف شود



دارای پیامی روشن استعماری و امپریالیستی بود. در واقع با این سیاست آمریکا اعلام می کرد که قاره آمریکا بصورت انحصاری در اختیار آمریکاست. از ۱۸۲۳ تا انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹، عملا آمریکا بطور مداوم با کودتاهای متعدد و غارت این کشورها و سرکوب جنبش های مختلف رهاییبخش بر آمریکای لاتین، بر این قاره اعمال هژمونی می کرد. پیروزی انقلاب کوبا اولین ضربه به سیاست مونرو بود. انقلاب کوبا در دوران جنگ سرد اتفاق افتاد و خود باعث کشیده شدن پای کوبا به چالش جهانی آن دوران شد.

آمریکا از انقلاب کوبا دو خطر همزمان نفوذ شوروی، رشد انقلابات و از دست رفتن کشورهای آمریکای لاتین را می دید به همین دلیل با فشار حداکثری به کوبا تلاش کرد با سرنگونی حکومت کوبا، وضعیت را به حالت سابق برگرداند. فروپاشی شوروی نشان داد که دولت کوبا از سیاست های استقلال طلبانه خود دست بر نخواهد داشت و "خطرات گذشته همچنان برای آمریکا باقی است. البته بزرگنمایی از انقلاب کوبا و خطر امنیتی برای آمریکا بهانه ای برای دخالت آمریکا در امور کوبا بود. کوبا کشوری با ۱۱ میلیون جمعیت و نزدیک ۱۱۰ هزار کیلومتر نه تنها خطری برای آمریکا نداشته و ندارد بلکه بارها تلاش کرد که مناسبات خود را با آمریکا بحالت عادی برگرداند در دوران او با ما ظاهرا روابط کمی بهتر شد. ولی این روابط بهتر دوران بسیار کوتاهی داشت و رئیس جمهوری های بعدی آمریکا سیاست فشار حداکثری به کوبا را ادامه دادند. با بازگشت ترامپ به دور دوم ریاست جمهوری که تلاش کرد سیاست تهاجمی تری را علیه رقبای قدرتمند جهانی خود جلو ببرد. در این میان کوبا یکی از نقاط مهم در آمریکای لاتین برای حل و فصل این چالش بین المللی است. سیاست جدید ترامپ نه تنها فشارهای گذشته را تشدید کرده است. این سیاست ها عبارتند از: ممانعت از فروش نفت و فرآورده های نفتی و انرژی به کوبا، جلوگیری از معاملات و تبادلات مالی و کالایی، تشدید محدود سفر و ارتباطات مردمی. این سیاست ها که عمدتا وضعیت اقتصادی و رفاهی مردم کوبا را نشانه گرفته است تحت عنوان تعدیل سیاست های ضد امنیتی کوبا علیه آمریکا توجیه می شود. آمریکا بعد از تجاوز نظامی و ربودن رئیس جمهوری ونزوئلا، دست خود را برای دخالت در امور کوبا بازتر می بیند ولی تجربه ایران نشان داد که آمریکا به این راحتی قادر نخواهد بود که "مشکل" کوبا را حل کند. مشکلی که آفریده رسانه های امپریالیستی است.

مردم مترقی و عدالت طلب جهان محاصره و فشار به کوبا را دهه هاست که محکوم کرده

برای معاملات با پول های ملی خود هستند و عملا در حال تضعیف دلار و بی اثر کردن آن در اقتصاد کشورهایشان هستند. بسیاری از کشورها که حتی عضو قراردادهای شانگهای هم نیستند تمایل خود را برای تبادلات تجاری با پول های ملی خود ابراز کرده اند. همانطور که قرارداد برتون وودز مدتها قبل با آمدن یورو عملا از بین رفته است، ناتو هم بعلت تضادهای پایه ای خود ناشی از جنگ سرد در حال از بین رفتن است. اما اشتباه خواهد بود که نتیجه بگیریم این امر بزودی اتفاق خواهد افتاد.

زیر ساخت های امپریالیستی برای تحت کنترل داشتن اقتصاد و سیاست کشورها در طی بیش از ۱۰۰ سال ساخته شده است و جان سخت هستند. تکامل علم و تکنولوژی جهان را در هم تنیده تر کرده است. این درهم تنیده گی مناسبات متضادی را ایجاد کرده است. اگر تکامل تولیدی و فناوری جدید همچنان در زیر دستان سرمایه داری بماند تبدیل به بمب ها و تکنولوژی های کنترل و سرکوب بیشتر خواهند شد. فقط در صورت تغییر در قدرت های سیاسی به دست مردم کارگر و زحمتکش در اکثر رژیم های کشورهای جهان است که می تواند پی آمدهای تولید انبوه و تکامل تولید و فناوری را در خدمت بشریت و در جهت رفاه و آزادی بشریت از قید قرار دادهایی همچون استارت و نیو استارت ها و مسابقات تسلیحاتی، قرار دهد.

مهران پیامی

## فشار آمریکا به کوبا محکوم است

مدتی است که ترامپ محاصره کوبا را تشدید کرده، راههای ورود نفت و دیگر کالاهای مورد نیاز مردم کوبا را مسدود نموده است و وضعیت وخیم اقتصادی را برای دولت و مردم کوبا بوجود آورده است.

محاصر اقتصادی، توطئه، فشارهای سیاسی و... بر علیه کوبا سابقه طولانی دارد و به انقلاب کوبا و به قدرت رسیدن دولت بعد از باتیستا دیکتاتور کوبا که توسط انقلابیون کوبا سرنگون شد، برمی گردد.

سیاست مونرو آمریکا در قبال کشورهای آمریکای لاتین مبنی بر اینکه "قاره آمریکا دیگر برای کشورهای مستعمره اروپایی باز نیست و حق هیچگونه مداخله ای در امور کشورهای آمریکای لاتین نخواهند داشت"،

دارد در این بازارهای اقتصادی بخش صادرات نظامی به آمریکا تعلق دارد به همین دلیل احتیاج اقتصاد آمریکا به جنگ موضوعی پنهان کردنی نیست. آمریکا از پیمان های نظامی دست و پاگیر برای تولید کننده گان اسلحه و فناوری های مربوطه در حال خارج شدن است. موتور کارخانه های قدرت های بزرگ بویژه آمریکا برای حفظ برتری نظامی با بودجه های سرسام آور سالها با تمام ظرفیت خود کار می کنند ولی ابر قدرت جهانی ماندن، فقط به برتری نظامی محدود نمی شود. آمریکا بدون توجه به کسر بودجه های عظیم تلاش همه جانبه ای را برای ماندن در وضعیت تنها ابر قدرت نظامی جهان، دارد. در سالهای اخیر دلار به وضعیت باز هم پائین تر در مبادلات جهانی رسیده است. رشد اقتصادی سالانه آمریکا نسبت به چین و هند سالهاست که پائین تر است متوسط رشد چین بین ۵ تا ۵.۵ و هند بین ۵.۵ تا ۶.۳ و آمریکا بین ۳ تا ۳.۵ بوده است. می توان دریافت که ادامه این روند تاثیرات خود را روی مسائل نظامی هم خواهد گذاشت. این چشم اندازی دردناک برای آمریکا خواهد بود که در چند دهه آینده به قدرت دست سوم و یا چهارم دنیا تبدیل شود. در واقع آمریکا خواهان ورود چین به قرارداد نیو استارت است تا بتواند چین را در عرصه نظامی کنترل کند. چرا که با روسیه به لحاظ تسلیحات هسته ای در حال تعادل نسبی قرار دارد.

موقعیت دیگر پیش آمده مسئله اروپا است. در جنگ سرد اروپا برای حفاظت از خود از چتر حمایت هسته ای آمریکا استفاده می کرد. این موقعیت هم در حال از دست رفتن است و اروپا در حال شکل دادن به ارتش اروپایی و باز تعریف قدرت هسته ای اتحادیه اروپا مشخصا در فرانسه و آلمان است. بحران اقتصادی و تهاجم امپریالیسم آمریکا، همه کشورهای جهان را مجبور کرده است که اوضاع اقتصادی و نظامی خود را در جایگاه جهانی بازتعریف کنند. آمریکا از اینکه اروپا بصورت یک اتحادیه در حدی ظاهر شود که قابلیت رقابت های ژئوپلیتیکی را با آمریکا داشته باشد، خرسند نیست. به همین دلیل خواهان دنبال کردن نیو استارت با شراکت چین و از این طریق کنترل اروپا هم هست. اینکه جهان بطرف چند قطبی شدن می رود برای آمریکا بشدت خطرناک است. قراردادهای استارت و نیو استارت با هدف تعریف قدرت نظامی در جنگ سردی بود که مدتهاست به پایان رسیده و جهان چند قطبی می بایستی برای دارودسته امپریالیست ها تعاریف جدیدی را در شکل قراردادهای منع تسلیحاتی و منافع آنها تعریف کند.

اخیرا کشورهای عضو شانگهای در حال تلاش

## دست ها از کوبا کوتاه



پنج روز پس از آن ژنرال اریش هئیپنر (Erich Hoepner) فرمانده چهارمین گروه زره پوش را، که در یکم ژانویه به چهارمین نیروی مسلح زره پوش تغییر نام یافته بود، به عقب نشینی از سوی راست، در رسیدن به چهارمین نیروی مسلح پیاده نظام، در محدود کردن خطری که شهر اشغال شده از سوی او را تهدید می کرد، دستور داد و این از سوی هیتلر، انگیزه برکناری او از سمت فرماندهی شد.

در شانزدهم دسامبر ژنرال گودریان با هیتلر تماس گرفت و به آگاهی او رساند که فشار از سوی چهار نیروی ارتش شوروی در بخش جنوب، دفاع از منطقه را غیر ممکن ساخته و اجازه خواست تا جبهه ای در خط شرقی رودخانه اُکا (Oka) ایجاد کند اما این درخواست او رد شد؛ فردای آن روز از سوی فرماندهان واحد های بیست و چهارمین نیروی زره پوش، به فرماندهی ژنرال لئو گِیر فَن شوپنبورگ (Leo Wrissenbergar) و چهل و هفتمین نیروی زره پوش، به فرماندهی ژنرال لِمِلِسِن (Lemelsen)، که در منطقه بودند نیز پیامی در تأیید آنچه که او به آگاهی هیتلر رسانده بود، دریافت کرد؛ به دو نیروی اخیر، (پنجاه و سومین و چهل و هفتمین)، در روز نوزدهم دسامبر اجازه عقب نشینی به خط پلاوا (Plava) داده شد، در حالی که به نیروی نخستین، (بیست و چهارمین)، در سوی شهر اُریل، همچون نیروی ذخیره، اجازه پس روی داده شد؛ همزمان دومین نیروی مسلح پیاده نظام به عملیات کوچک عقب نشینی در پهلو راست جبهه بندی پرداخت، اما پس از گفتگویی که ژنرال گودریان در روز بیستم دسامبر شخصاً با هیتلر داشت، به آگاهی او رساند که برخلاف دستور عقب نشینی آغاز شده، همچنین افزود که مغایر با آنچه او باور دارد، پوشاک های زمستانی برای سربازان هنوز در شهر ورساویا (Varsavia) در لهستان) و در قطار ها هستند و به دلیل کمبود لکوموتیوها حرکت نکرده و نرسیده اند.



## ترامپ در پکن.... بقیه از صفحه آخر

انقلاب سوسیالیستی، بدون دست کشیدن از مارکسیسم و استقلال سیاسی بود. امروز مشخص شده است که پیش بینی غرب درباره تغییر نظام سیاسی چین محقق نشد. اما آن چه چین امروز به نمایش می گذارد، نه یک سوسیالیسم خالص سنتی از نوع شوروی است و نه یک سرمایه داری کلاسیک نوع غربی؛ بلکه سوسیالیسمی است با ویژگی های چین، پیچیده ای از مکانیسم های بازار آزاد که با اقتصاد سوسیالیستی همزیستی دارند. این مدل توانسته است رشد اقتصادی بی سابقه ای را خلق کند، هر چند چالش هایی مانند شکاف طبقاتی مدرن و تمرکز شدید قدرت را نیز به همراه داشته است.

سفر مقامات آمریکایی به پکن، پرده از یک واقعیت نوین برداشت: جهان دیگر تک قطبی بلامنازع نیست.

سفر ترامپ به چین پرده نوینی را در مناسبات میان دو قدرت بزرگ جهانی کنار زد؛ پرده ای جدید که بازیگران آن از یک سو نمایندگان سرمایه داری انحصارات بزرگ جهانی - که نمایندگان اصلی آن ها را ترامپ همراه خود به پکن برده بود برای ادامه روابط به شیوه سابق، و از سوی دیگر، پیشنه های نو و مشترک برای میلیارد ها توده ستمدیده و استثمار شده، نه بر اساس ماهیت نهادینه شده رقابت سرمایه داری که جهان کنونی را تا به حال شکل داده و به لبه پرتگاه و جنگ هسته ای سوق داده است.

وفا

## نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم.... بقیه از صفحه آخر

که به تازگی به فرماندهی گروه مرکز گماشته شده بود، دقیقاً دستور هیتلر را درباره نیروی نهم مسلح که «به هیچ روی نمی بایست حتی یک گام عقب نشینی کند»، اجرا کرد. این خط از جبهه تا سی و یکم دسامبر، زمانی که لشکرهای پیاده نظام دویست و پنجاه و شش به فرماندهی ژنرال گرهارد کاؤفمن (Kuffman Gerhard)، و دویست و شش به فرماندهی ژنرال هوگو هفل (Höfl Hugo) که در دفاع از موضع خود در شهرک مُلجینو (Mologino) که نقطه ای استراتژیک در نبرد مسکو و تنها در سی کیلومتری شهر رُزو بود، مجبور به ترک آن شدند، سپس در روز سوم ژانویه ۱۹۴۲ سی و نهمین نیروی ارتش سرخ آن را در دست گرفت و به جای رفتن در سوی شهر رُزو، منطقه را دور زده و مستقیماً به سوی شهر ویاجما روانه شد.

اند. امروز خطر برای مردم و دولت کوبا بیش از پیش جدی شده است. حمایت از کوبا در مقابل با فشارهای زورگویانه آمریکا، دفاع از مردمی است که خواهان زندگی در صلح و آرامش و یک زندگی انسانی مبتنی بر احترام متقابل به ملت های دیگر است. اصلی که آمریکا نزدیک یک قرن زیر پا گذاشته است. ما فشارها به دولت و مردم کوبا از طرف آمریکا را محکوم می کنیم و آنرا در جهت دست اندازی بیشتر به کشورهای آمریکای لاتین و غارت آن کشورها و همزمان مقابله با رقبای بین المللی می بینیم.

دست امپریالیسم آمریکا از دخالت در امور کوبا کوتاه

مهران پیامی

## به یاد پرویز قلیچ خانی

پرویز قلیچ خانی کاپیتان نامدار فوتبال ایران و یکی از فعالین سیاسی و سردبیر روزنامه آرش در پاریس درگذشت. او نه تنها ورزشکار پرآوازه و متعهد به مردم بود و ماند بلکه در عرصه سیاسی هم رژیم شاهنشاهی و جمهوری اسلامی ایستاد. در شرایط بسیار سختی روزنامه آرش را به عنوان یکی از نشریات چپ و منتقد سیستم های سیاسی و جمهوری اسلامی منتشر کرد. پرویز قلیچ خانی تلاشگری استوار بود.

ما درگذشت وی را به دوستان و رفقا و خانواده اش تسلیت می گویم.

یادش گرمی باد

حزب رنجبران ایران

۲۶ می ۲۰۲۶



سوسیالیسم تنها راه نجات است



تسلیم مسکو به گوششان رسید، به وحشت افتادند] در میان ما این احساس پدید آمد که هر آن دم آلمانی ها در خیابان های مسکو ظاهر خواهند شد، اما در آن شب نیامدند، بامداد پس از آن همه کارخانه را مین گذاری کردیم، کافی بود تا یک دکمه را فشار دهیم و همه کارخانه به هوا رود اما به زودی شورای شهرداری مسکو ما را خواست و گفت: «هیچ چیز را منفجر نکنید». همان روز اعلام شد که استالین در مسکو است، حال و هوای ما بی درنگ تغییر کرد، آنگاه مطمئن گشتیم که مسکو تسلیم نخواهد شد». (از گفته های الگا سَپژنیکووا Olga-Sapožnikova - کارگر کارخانه «تَرخگزنایا Manufaktura trekhgornaya».)

\*\*\*

«... هرگاه که از من می پرسند چه خاطره بیشتری از جنگ داری، پاسخ می دهم: نبرد مسکو، در آن شرایط سخت و بیرحمانه نیروی های ما ورزیده و استوار گشتند، رشد کردند و مسلح در کمترین اندازه مورد نیاز از یک نیروی دفاعی در حال پس روی به یک نیروی بسیار مهم یورشی تغییر کردند(....) و پایه های شکست آینده آلمان نازیست ریخته شد.» (از دست نوشته های مارشال جئورجی کستانتینوویچ ژوکف Georgij Žukov Konstantinovič - زاده یکم دسامبر ۱۸۹۶- درگذشت هجدهم ژوئن ۱۹۷۴- در کتاب خاطراتش.) از او در بخش های گذشته سخن رفت و در آینده نیز به اهمیت او در پیکار و شکست آلمان هیتلری خواهیم پرداخت، او را «فاتح برلن» نیز نامیده اند.



مارشال ژوکف

به هر روی! بازگردیم به نبرد مسکو محاصره خلم (Kholm) و تسخیر دیمیانسک (Demjansk)

در ششم ژانویه (۱۹۴۲) بخش های پیشرفته یازدهمین نیروی مسلح شوروی، به فرماندهی ژنرال و. ی. مَرُسِف (Morosv. I.V.) به سوی

سخت ترین و بزرگ ترین دشمنان در درون انسان و جامعه انسانی آلوده به آن است و تسلیم در برابر این عقده سر باز نکرده بس خطرناک و خانمان برانداز برای خود و دیگران است، پلیدی، تجاوز، کشتار خودی و غیر خودی، ویرانی و درد و رنج را می آفریند؛ کینه و انتقام جویی، حتی اگر از سوی تجاوزشدگان باشد، با دادخواهی متفاوت است اما بسیار معمول است که با نام مبارزه و «دادخواهی» توجیه می شود و فرد و جامعه را به جای پیش گزایی به پس گزایی می راند و از آنچه که بایست باشد دور می کند

در اینجا نیاز است در مقابل سخنان یک فرمانده نظامی رژیمی که جهان را به آتش و خون کشاند، با تعریف و تمجید از نظامیان زبردست خود و تهییج به ادامه تجاوز و اطمینان دادن به پیروزی، از میان هزاران یاد و سخن و نوشته تجاوز شدگان، از سوی مردم و نظامیان ا.ج. شوروی، تنها به چند مورد اشاره کنیم:

«... در زیر آتش بی امان دشمن، در حال ساختن موانع و سنگر های دفاعی هستیم، تجاوز به تندی اتفاق افتاد و ما وقت نداریم که آن ها را به پایان برسانیم، خشونت هست و صدای شلیک ها و غرش زره پوش ها، هر آنچه که داریم تفنگ هایمان است و شانه های یک رفیق، ما را بمباران می کنند؛ تنها چیزی که می توانیم بر روی آن دست بگذاریم آنهایی است که آلمانی ها از هواپیما بر سرمان می ریزند: بشکه ها و قطعات آهنی، جانیان هیولا! کیسه ای نیز در کنارمان افتاد که درون آن جسدی بود با یک نوشته: «این هم مدیر یک مزرعه تعاونی برایتان». کمرم را دونیم خواهم کرد تا به شما حرامزاده های فاشیست نشان دهم که سربازان ارتش سرخ چه توانایی هایی دارند.» (از یادداشت های روزانه یک فرمانده کادِت ها [دانشجویان رشته افسری ارتش] در شهر پُدُلَسک (Podolsk) در دوازدهم اکتبر ۱۹۴۱.)

\*\*\*

«... در روز به مدرسه می رفتیم و در شب در یک پایگاه هواپیماها نگهبانی می دادیم، آنگاه که یورش آغاز گشت دریافتیم که گروهی به هواپیماهای آلمانی با علامت نشان می دادند که موشک هایشان را به کدام نقطه بزنند، ما را برای یافتن آن ها فرستادند، پی گیرشان شدیم، یکی از اعضای آن ها را پیدا و تعقیب کردیم، او دریافت که در تله افتاده است، گریخت و سپس به مستراحی رفت و خود را دارد زد.» (از خاطرات نیکلای خلیانف (kholyanov Nikolaj)، شهروند شهر کلین، در استان مسکو.)

\*\*\*

«... در آن شب [میان هفدهم و هجدهم اکتبر هنگامی که مردم مسکو خبر قریب الوقوع

در بیست چهارم دسامبر بخش های پیشروی کرده پنجاهمین نیروی ارتش شوروی از رودخانه آکا، در شمال شهر لیونی (Livny) گذر کردند. ارتش سرخ به دهمین لشکر پیاده نظام آلمان، به فرماندهی ژنرال فریدریش- ویلهلم فن لئپر (Loeper von Wilhelm-Friedrich)، در شهر چرن (Čern) چیره گشت که متلاشی شدن آن جبهه را به همراه آورد؛ ارتشبد فن کلگ پس از آگاهی از این اوضاع برکناری ژنرال گودریان را از سیمت فرماندهی درخواست کرد که بی درنگ، در روز بیست و ششم دسامبر به بخش ذخیره افسران OKH منتقل شد.

ژنرال گودریان پیش از انتقالش، در خداحافظی با نظامیان نیروی دوم مسلح، به آنان گفت: «امروز رهبر و فرمانده کل قوای نیروهای مسلح (هیتلر) مرا از سیمت فرماندهی شما برکنار کرد. در این هنگام ترک شما، شش ماه پیکار در کنار یکدیگر برای بزرگی سرزمینمان و پیروزی نیروهایمان را خاطر نشان می کنم و من با افتخار و احترام همه آنهایی را که خون دادند و جان باختند به یاد دارم. از صمیم قلب از همه همراهان در نیرو، برای وفاداری، ارادت و حس یاری راستین که در همه این ماه های طولانی به من نشان دادید سپاسگزارم، در موفقیت و مقابله، بزرگترین شادی و خوشنودی من آن بود که در اندازه ممکن توانستم شما را یاری و حمایت کنم. بدرود! می دانم، و آگاهم علی رغم سختی زمستان و برتری نیروهای دشمن، چون همیشه پیکار را با شهامت ادامه می دهید و سرانجام پیروز خواهید بود. اندیشه من با شما و در پیکار هایتان خواهد بود و می دانم برای آلمان مبارزه خواهید کرد.»

این آرزویی بود که هیتلر، حکومت نازیستی، نظامیان و بسیاری از مردم آلمان در سر می پروراندند. شکست و تسلیم در پایان جنگ یکم جهانی، که با خفت و خواری و امضای قراردادهای و تعهدها و محدودیت های نظامی شدند و مجبور به پس دادن سرزمین هایی را که در کشورهای مجاور خود اشغال کرده بودند، و این ضربه سختی به کشور و بیشترین مردم آلمان بود و چنان تأثیر بدی همراه با حس انتقام جویی در آن ها گذاشته بود که انبوه میلیونی مردم در اشکال گوناگون تشکیلاتی و غیر تشکیلاتی پیرو شعارها و برنامه های ناسیونالیستی هیتلر گشتند که زمینه ساز و انگیزه بر سر کار رفتن او و همراهانش شد، سال در پی او دویدند و همه گونه همسو شدند، حتی با خشونت و کشتن هم میهنان، و گاه خانواده های خود، که پیرو و مطیع برنامه ها و کردارهای ضد انسانی رژیم ناسیونال فاشیست نبودند،

«از دشمنان شکایت بَرند به دوستان

چون دوست دشمن شود شکایت کجا بریم؟  
ناآگاهی و کینه و انتقام جویی بیگمان یکی از



نیروی ثابت در دمیانسک تا بیست و ششم آوریل مقاومت کرد، سپس با آب شدن یخ ها ممکن گشت تا دسته جات نظامی بتوانند حرکت کنند و در جبهه مستقر شوند. مقاومت موقت دو نیروی ثابت در دو سر جبهه به آلمانی ها اجازه داد تا از فروپاشی جبهه جلوگیری کنند و بخش مهمی از نیروهای شوروی را تا پایان یخ بندان مشغول نگه دارند و با بودن گل و لای مانع از هرگونه عملیات گسترده ارتش سرخ شوند؛ این عملیات دفاعی آلمان، که از سوم ژانویه با فشار ارتش شوروی در نقطه اتصال میان لشکرهای شست (شصت) و یکم، به فرماندهی ژنرال زیگفرد هاینیک (Haenicke Siegfride)، و لشکر بیست و یکم، به فرماندهی ژنرال اُت شپنهیمر (Sponheimer Otto)، در نزدیکی سرریز رودخانه تیگدا (Tigoda) به رود وُلخف آغاز شده بود، برای جلوگیری از خطر متلاشی شدن، لشکر دویست و نود و یکم، به فرماندهی ژنرال کورت هرزگ (Herzog Kurt) را به یاری آن ها فرستادند، که موقتا توانست نیروهای شوروی را، که در منطقه میان کیریشی (Kirishi) و نووگُرد (Novgorod) در متلاشی کردن خط جبهه آلمان بر روی رود وُلخف کوشش می کردند، جلوگیری کند.

در سیزدهم ژانویه، پنجاه و دومین نیروی مسلح شوروی به فاصله میان لشکرهای سد (صد) و بیست و ششم و دویست و پانزدهم آلمان، به ترتیب به فرماندهی ژنرال ها پائول لائوکس (Laux Paul) و برونو فرانکوینس (Bruno Franckewitz) یورش بُرد. بخش های لشکر سیسد (سیصد) و بیست و هفتم تفنگداران و پیشروهای ضربتی نیروهای دوم مسلح ارتش شوروی از خط یکم دفاعی آلمانی ها گذشتند و در هفدهم ژانویه به جاده نوگُرد- چودوا (Čudovo) رسیدند و به پیشروی ادامه دادند، در بیست و هشتم ژانویه به روستای جگلین (Jeglin) یورش بردند.

در شمال پنجاه و چهارمین نیروی مسلح شوروی، به فرماندهی ژنرال فدونونڈکی (Fredunundki) همراه با نیروی دوم مسلح، با نیت رسیدن به شهرک لیوبان (Ljuban) و نابود کردن نیروی آلمان در جنوب دریاچه لادگا پیشروی می کرد.

دویست و پانزدهمین لشکر، و دویست و شست (شصت) و نهمین لشکر پیاده نظام آلمان، به فرماندهی اِرُنست فن لِبِر (von Ernst) تا یکم ماه مارس (۱۹۴۲) مقاومت کردند و زمانی که پنجاه و هشتمین لشکر، به

کیلومتر که موجود بود، فرمانده پنجاه و نهمین نیروی مسلح، ژنرال کورت فن در شوالری (Kurt von Chevalerie der) توانست با سه لشکر که مستقیماً از فرانسه اشغال شده آمده بودند، آن را مسدود کند؛ این لشکرها عبارت بودند از: هشتاد و سومین، به فرماندهی ژنرال الکساندر فن زولو (Zülw von Alexander)، سیسد (سیصد) و سی امین به فرماندهی ژنرال کارل گراف (Graf Karl) و دویست و پنجمین به فرماندهی اِرُنست ریشتیر (Richter Ernst). پیکار در نزدیکی روستاهای ولیژ (Veliz) و کرسٹی (Kresty) درگرفت، واحدهای کمکی آلمانی توانستند از پیشروی گروه های مسلح شوروی در رسیدن به شهر ویتبسک جلوگیری کنند، همین گونه درباره نیروی سوم مسلح شوروی در شهر خلم توسط گروه کوچکی جدا شده از نیروی ژنرال تئودور شیر (Theodor Scherer) انجام شد. از این واحد اخیر، با آزاد شدن شهر خلم از سوی نیروهای ارتش سرخ در پنجم ماه مه ۱۹۴۲، تنها هزار و دویست تن از پنج هزار سربازانش زنده ماندند.

در بخش دمیانسک، نیروی مسلح آلمان، به فرماندهی ژنرال والتر گراف فن بَرگُردرف آهلن فلدت (Feldt Ahlen von Graf Walter)، شامل پنج لشکر پیاده نظام و افزوده بر آن لشکر زره پوش اس اس توتنکُپف (Totenkopf SS) به فرماندهی اِبِرْفوهرر تئودور اِیک (Oberführer Eike Theodor)، در حال مقاومت در برابر پیشروی گروه مسلح شوروی بودند، اما در هشتم فوریه محاصره گشتند؛ در بیست و دوم فوریه به آنان فرمان رسید که همچون بخش جدای محاصره شده در خلم، بایستی مقاومت کنند و مانع از گسترش و تسلط نیروهای شوروی در پشت جبهه آلمان شوند. از این روی دو نیروی استوار در دو سر این بخش، تا پایان زمستان، از راه هوایی بسیار گسترده ای هر روزه با نشست و برخاست سد (صد) هواپیمای حمل و نقل برای زنده ماندن و امکان مقاومت و پیکار بیش از سد (صد) هزار سرباز در محاصره، با فرستادن شست و پنج هزار تن مواد مورد نیازشان تأمین شد و سی و پنج هزار زخمی را به بیمارستان های پشت جبهه منتقل کردند.



شهر ستراپا روسا (rusa Staraja)، با نیت گذشتن از دریاچه ایلَمِن (man<Il) و سپس در ادامه خط رودخانه وُلخف (Volkhov) با دو هدف یورش بردند؛ نخست حمله به هجدهمین نیروی مسلح آلمان، به فرماندهی گُئورگ فن کوشلِر (Küchler von Georg)، که در لنینگراد بود، و سپس به دست آوردن انبارهای بزرگ تأمین کننده سوخت شانزدهمین نیروی مسلح آلمان. هنگام یورش در آن بخش، لشکر دویست و نود پیاده نظام آلمان به فرماندهی ژنرال تئودور فریهِر فن وُرد (Freiherr Theodor Wrede von)، در بخش جنوب دریاچه حضور داشت، در حالی که در پهلو راست آن هجدهمین نیروی پیاده نظام، به فرماندهی ژنرال فریدریش هرلین بود. این دو نیرو تا بیستم ژانویه، زمانی که دستور عقب نشینی در سوی غرب رودخانه لووات (Lovat) رسید، در مقابل نیروهای شوروی مقاومت کردند؛ در همین روز نیروهای ارتش سرخ شهر مُژایسک (Možajsk) را که از نوزدهم اکتبر (۱۹۴۱) ارتش آلمان اشغال کرده بود، تسخیر نمودند. در روز بیست و سوم ژانویه، لشکر هشتاد و یک پیاده نظام آلمان به فرماندهی ژنرال اِریش شپِر (Erich Schopper)، که هدف در دست نگهداشتن شهر ستراپا روسا را داشت، تقویت شد، اما با پیشروی نیروهای مسلح پنجاه و دوم و سی و چهارم شوروی به فرماندهی ژنرال ها کلیف (Klykov) و برزارین (Berzarin)، که به تندی در سوی شهر دمیانسک در حرکت بودند تهدید می شد، در حالی که در همین زمان نیروی مسلح ضربتی ژنرال ماکسیم ا. پورکایف (A. Maksim Purkajev) سوی شهر خلم را نشانه گرفت.

ژنرال پاول اِلکسیویچ کورچکین (Pavel Kuročkin Alekseevič) فرمانده جبهه شمال غربی (گروه نیروهای شوروی که یورش در بخش این جبهه را هماهنگی می کرد)، چهارمین نیروی مسلح ضربتی ژنرال آندری ایوانوویچ اِرمِنکو (Erëmenko Ivanovič Andrej) را در عملیات شرکت داد و اقدام به جدا کردن دو گروه مسلح آلمانی را برای پیشگیری و از احتمال این که پس از آن به سوی جنوب غربی حرکت کنند، به او واگذار کرد تا کمکی باشد در محاصره و نابودی نیروی گروه مرکز و مشخصاً به دست آوردن انبارهای گسترده تأمین کننده سوخت آلمانی ها را، که در شهرک تروپز (Tropaz) بودند، با توجه به این که مواد مورد نیاز ارتش سرخ، برای رسیدن به اهداف خود، با کمبود رو به رو بود. این وظیفه در بیست و یکم ژانویه از سوی دویست و چهل و نهمین لشکر تفنگداران، با فرماندهی ژنرال تاراسف (Tarasov) به خوبی انجام شد. در این زمان جبهه آلمان با حضور در منطقه، در سوی شهر ویتبسک (Vitebsk)، در شکافی با وسعتی پیرامون سد (صد) و بیست



ارائه شده بود بهتر و کامل تر است و از کلیه کارگران مادر بهتر حمایت می کند.

در ارتباط با این مسئله یک حادثه خنده دار را به خاطر می آورم. یکی از روزها یک هیأت نمایندگی از طرف کارگران زن از "برگامو" آمد تا بر تصویب هرچه سریع تر این قانون تأکید کند. این ها همگی دموکرات مسیحی های "سندیکی کارگری" بودند. پس از این که با من صحبت کردند، از آنان دعوت کردم به وزارت کار بروند و با "فانفانی" در این باره گفتگو کنند. پس از آن که در وزارت کار به آنان گفتند که در آن لحظه نمی توانند آنان را بپذیرند، کارگران اهل برگامو تصمیم گرفتند پشت در وزارتخانه منتظر شوند. هم اکنون صحنه در برابر چشمانم قرار دارد: همین که "فانفانی" از در خروجی ظاهر شد، از طرف زنان که همگی باهم صحبت می کردند احاطه شد. قد کوتاه "فانفانی" در بین زنان گم شده بود. وقتی حلقه شکسته شد، "فانفانی" که رنگش سرخ شده بود مانند همیشه با لبخندی ظاهر شد. از خودم پرسیدم شاید مناسب باشد او را از وسط جمعیت آزاد کنم. بعدا زنان به من گفتند که "فانفانی" به آنان قول داده بود که کار را در کمیسیون حتی الامکان تسریع کند. اما آنچه که نمایندگان را بیشتر تحت تأثیر قرار می داد نمایندگان زنان باردار بود که ما آن آن ها را سازمان دهی می کردیم. طبعاً زمانی که می توانستند تا پایتخت بیایند تعدادشان کم و معمولا هم آن هایی که می آمدند از مناطق دور نبودند. اما زنانی که نزد نمایندگان محل می رفتند تعدادشان زیاد بود و اغلب هم با شکم های برآمده بودند. یکبار همین که خواستم وارد کمیسیون شوم، شنیدم یکی از نمایندگان دموکرات مسیحی در میان گروهی از همکاران می گفت: "دیگر بایستی این قانون حمایت از زنان باردار را تمام کنیم. از دیدن این همه زن حامله که کمونیست ها جمع کرده اند به ستوه آمده ایم".

بیچاره آن نماینده محترم پیردختر، هیچ وقت نفهمید چرا رفقایی که دورش جمع بودند از شدت خنده در حال انفجار بودند. من هم به سختی توانستم جلوی خنده ام را نگه دارم. کار با این که اوضاع سیاسی و سندیکیایی در این فاصله سخت شده بود ولی بلاخره فعالیت ما در پارلمان کم کم نتیجه می داد. ما سال های سخت جنگ سرد را می گذرانیدیم. "دوران شلبا" که خصلت جنگ، خفقان و برخوردهای خشونت آمیز داشت و پلیس با کوچک ترین بهانه ای به روی کارگران تیراندازی می کرد. به دنبال قانون عفو و صلح بنا به تقاضای "تولیاتی" که در آن زمان هنوز به عنوان عضو دولت، وزیر دادگستری بود و در حالی که بسیاری از پارتیزان ها ی

بودند، به طور نهایی آن را تنظیم کردند. وقتی این طرح قانونی به مجلس ارائه شد، طرحی وسیعاً خلقی بود و از جانب کارگران زن و مرد و مردان و زنان کشور شناخته شده بود. برای اولین بار بود که مردان هم به مسأله حمایت خارج از محیط سندیکا توجه داشتند و در همه جا در بحث ها روی این طرح قانونی شرکت می کردند.

در مجلس، همه ما نمایندگان کمونیست به حرکت در آمدیم تا این طرح قانونی با سرعت در کمیسیون کار به بحث گذاشته شود و به جلسه عمومی برای تصویب آورده شود. متأسفانه ما در کار مجلس شورا در آغاز کار بودیم و هنوز به سبک کش دادن های خرابکارانه مسائل از طرف اکثریت آشنا نبودیم. در سال ۱۹۴۸ دموکرات مسیحی ها در مجلس اکثریت داشتند و قادر بودند هرکاری که تمایل داشتند انجام دهند و بنابراین فعالیت ما بسیار دشوار بود.

به علاوه ما روی فشرده‌گی وحدت سازماندهان سندیکیایی و طرح قانونی که با همکاری مشترک آنان تهیه شده بود حساب می کردیم. ولی پس از انشعاب سندیکیایی، به تنهایی بایستی از آن طرح دفاع و به خاطر آن مبارزه می کردیم. حتی اگر به ویژه در کمیسیون کار مجلس شورا، بعضی از مواد طرح، پشتیبانانی از میان نمایندگان دموکرات مسیحی که تحت فشار توده ها قرار می گرفتند به دست می آورد. اما جریان غالب همیشه کوشش در جهت خرابکاری بود. آنان کمیسیون را عقب می انداختند و اگر کمیسیون تشکیل جلسه می داد، طرح این ماده به عنوان دستور روز مطرح نمی شد و اگر هم در دستور روز قرار می گرفت تعداد اعضای شرکت کننده قانونی هم کم بود و جلسه به حد نصاب نمی رسید و الی آخر. کاربه درازا کشیده بود. متأسفانه اکثریت، علناً این طرح بسیار مردمی را رد نمی کرد. به همین خاطر بود که دولت تصمیم گرفت یک طرح قانونی در ارتباط با همین مطلب معرفی کند و وظیفه آن را در آن زمان به عهده وزیرکار "آمینتوره فانفانی" قرار دهد. با این حرکت دولت، هماهنگ کردن دو پیشنهاد با تقدیم طرح پیشنهادی دولت نسبت به طرح ما در کمیسیون مطرح شد. طبعاً ما هماهنگی را تقاضا کردیم، ولی این بحث ها در کمیسیون و در جلسات مجلس به مدت دو سال ادامه یافت.

در طول دو سال پشتیبانی کارگران زن از ما به هیچ وجه کم نشد، حتی پشتیبانی زنان هوادار دموکرات مسیحی را هم به دست آوردیم، زیرا آنان می دانستند طرح ما در مقایسه با طرح "فانفانی" که از طرف دولت

فرماندهی کارل فَن گرافن (Graffen von Karl) به آن ها رسید، آلمانی ها توانستند جبهه را سر پا نگه دارند و برای ضد حمله به نیروی شوروی، که در پانزدهم مارس انجام شد، خود را آماده کنند. چهار روز پس از آن دوپیست و نهمین لشکر، به فرماندهی ژنرال وُلْف شید (Wolf Schede)، نیز به آن ها پیوست و توانستند جبهه را سرسُسامان دهند و راه به سوی لنینگراد را مسدود و نیروی دوم ارتش سرخ را محاصره کنند.

عباس دهقان

## خاطرات ترزا لورچه... بقیه از صفحه آخر

به همین خاطر، با توجه به تمام دلائل طرح شده و با وجود دو نظر موجود، فرمولی را انتخاب کردیم که در آن به هر صورت ایجاد مهد کودک را طرح می کرد. اما این که مهد کودک در کجا ایجاد شود، وظیفه این کار به کمیسیون داخلی محل کار و شکل های سندیکیایی محلی واگذار شد که بعداً با توجه به امکانات خود در مورد مسائل توافق می کردند که مهد کودک را در کارخانه یا در محل زندگی تأسیس کنند. آن چه که بر روی آن تأکید شد، رایگان بودن آن برای کارگران و مخارج آن به حساب کارفرمایان بود.

از نظر اقتصادی، تقاضای ما ۵ ماه استراحت اجباری، دوماه قبل و سه ماه پس از زایمان با پرداخت ۱۰۰ درصد حقوق یا دستمزد بود. برای زنان کارگری که کار نداشتند یا کارشان ساعت معین نداشت مقداری تقاضا کرده بودیم که زنان با آن بتوانند در دوران ۵ ماهه استراحت، زندگی خود را بگذرانند. کلیه این مخارج برای صاحب کاران در برابر قانون، مساوی بود: صاحبان سرمایه، کشاورزان، تجار، مؤسسات دولتی، دولت و غیره.

این اولین طرح قانونی بود که با "ابتکار عمل نمایندگان" به مجلس جمهوری ایتالیا ارائه گردید. این طرح در واقع در دوم ژوئیه ۱۹۴۸، دقیقاً در آغاز اولین قانون گذاری صورت گرفت. ولی شاید درست تر باشد به جای این که به آن، ابتکار عمل نمایندگان نام نهاد، آن را "ابتکار عمل مردم" نام گذاری کرد. این در حقیقت اگر تنها طرح قانونی با همکاری کارگران زن ذینفع نبود، اما اولین طرحی بود که زنان کارگر، ماده به ماده روی آن بحث کردند و آن را تصحیح کردند و به بحث در جلسات وسیع زنان و مادران گذاشتند. سپس از طریق کمیسیونی که خود زنان انتخاب کرده



سخت‌گویی جناح دموکرات مسیحی به تأثیر خفقانی که راست روها به وجود آورده بودند، علیه طرحی که خودشان در کمیسیون آن را تأیید کرده بودند و او می‌بایستی آن را معرفی کند و آن را توضیح دهد، صحبت کرد. به این ترتیب تلاش شد تا این طرح قانونی دست و پاگیر توسط "فانفانی" به نام دولت مطرح شود - به اسناد پارلمان صفحات ۲۰۳۳ تا ۳۵۷ مراجعه شود.

ادامه در شماره آینده "رنجبر"  
لیلا اردیبهشت ۱۴۰۶

**بجز نوشته‌هایی که با امضای  
تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر  
نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد،  
دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه  
رنجبر به امضای فردی است و  
مسئولیت آن‌ها با نویسندگانشان  
می‌باشد.**

**با قدردانی از کمک‌های مالی رفقا و  
دوستان به حزب، ذکر این نکته  
را ضروری می‌دانیم که تکیه مالی  
حزب به اعضا و توده‌ها در پیشبرد  
مبارزه طبقاتی، روشی انقلابی و  
پرولتاریائی است در حفظ استقلال  
سازمانی و جدا نشدن از طبقه  
کارگر و توده‌ها**

طرح قانون هماهنگ صحبت شد. در طول این بحث سعی کردیم مهمترین و پر ارزش ترین نکات طرح خود را جا بیندازیم. سعی شد به جای بعضی از رفقا، رفقای مبارز تر به داخل کمیسیون بیایند، با توجه به این که در اولین قانون گذاری تعداد زنان بیشتر بود ولی بعد تعدادشان کم شد، اما همگی با انرژی در حمایت از مادران باردار مبارزه می‌کردند. به این ترتیب موفق شدیم ۵ ماه استراحت با پرداخت صد در صد دستمزد را به پیروزی برسانیم و در عین حال آن را در حد تمام کارگران زن، که حتی زنان کشاورز سطوح مختلف را دربر می‌گرفت توسعه دهیم.

بر روی هر نکته ای در کمیسیون بحث می‌شد که آن را از طریق جلسات، سخنرانی‌ها به اطلاع کارگران زن می‌رساندیم. به طوری که مردم سراسر کشور می‌توانستند قدم به قدم این قانون را دنبال کنند. به علاوه، کارگران زن توانستند موضع گیری‌های نمایندگان مختلف زن و مرد را نسبت به این ماده قانون بدانند. به طور مثال به خاطر می‌آورم که در مورد زنان استراحت با پرداخت دستمزد، بحث آزاد ی بین ما و برخی از پزشکان اکثریت به وجود آمد. یکبار یکی از آن‌ها که "بحرالعلوم" نامیده می‌شد گفت: یک زن از ۱۵ تا ۲۰ روز پس از زایمان قادر است پشت ماشین کار کند. من عصبانی شدم و فریاد زدم: "شما هیچ گاه وضع حمل کره اید؟ شما هیچ وقت بچه شیر نداده اید بهتر است ساکت باشید". این عصبانیت، باعث آن چنان خنده ای شد که "بحرالعلوم" سرخ شد و واقعا ساکت شد.

در طول بحث روی این قانون متوجه شدم که پزشکان و حقوق دانان می‌توانند در بحث بر مسائل مربوط به کار، کمک خود را ارائه دهند. برای مثال رفیق "کاولوتی"، پزشک کودکان، شرکتش در بحث‌های کمیسیون بسیار مفید بود و بعد هم همین طور در جلسه عمومی مجلس شورا، در جهت اهمیت و لزوم حمایت وسیع بهداشتی برای تمام مادران کارگر. رفقای حقوقدان نیز، ما را متوجه زیاده روی برخی فرمول بندی‌های ماده پیشنهاد شده از جانب رقبایمان می‌کردند.

در کمیسیون، پر ارزش ترین نکات مربوط به این قانون که از جانب ما ارائه شده بود، مورد قبول واقع شد. اما زمانی که این مسائل به مجمع عمومی رفت، ما در برابر دورویی مشتمز کننده اکثریت قرار گرفتیم. آن دوره "شلبا" به هیچ عنوان حاکمیتی بر اوضاع نداشت. از اولین نشست مجلس شورا که مشخصا برای بحث در مورد حمایت در مورد قانون حمایت از مادران باردار برگزار شده بود، دموکرات مسیحی‌ها و بقیه نمایندگان اکثریت خود را مصممانه عقب کشیدند.

دوران جنگ آزادی بخش و وکلا مجبور بودند راه تبعید و فرار از دستگیری را انتخاب کنند، فاشیست‌ها و همکاران آلمانی قدرت خود را به رخ می‌کشیدند.

من نسبت به نتیجه فعالیت مان در دولت همیشه تردید داشتم. به نظرم می‌آمد کار ما بسیار محافظه کارانه است و ارتباطی با خط مشی کمونیستی و طبقاتی ندارد. چندی قبل از آن، هنگامی که با "سرنی" که در آن وقت وزیر دولت "پاری" بود بحثی داشتیم، گفتم که برای شکستن باند بازی دستگاه دولتی، لازم بود رفقای به دولت می‌رفتند که علیه فاشیسم مبارزه کرده بودند، اگر هم چندان تجربه اداری نداشته اند. "سرنی" مانند خیلی از رفقا، موافق نبود و می‌گفت ما نمی‌توانیم با رقبای خود برخوردی سیاست بازانه داشته باشیم.

در حالی که سیاست ما یک سیاست ضد فاشیست بود نه سیاست بازی! و بعد هم در عوض، به تدریج دست رقبای خود را باز گذاشتیم تا این که فاشیست‌های قدیمی توانستند در سطوح مختلف دستگاه دولت جای بگیرند. این در حالی بود که "شلبا" کشور را از کمونیست‌ها و پارتیزان‌هایی که می‌خواستند ایتالیا را بعد از آزادی بازسازی کنند "مجددا پاک" کرد.

کشور و پارلمان در زمینه مسائل سندیکایی، سرمایه داران به خودشان امیدوار بودند. آن‌ها تلاش می‌کردند کارخانه را از مبارزترین افرادی که نجات کارخانه‌ها به هنگام اشغال آلمانی‌ها مدیون آنان بودند "پاکسازی" کنند. صاحبان کارخانه اکنون از فرصت برای به تعلیق در آوردن و اخراج فعالین سندیکا و فعالین سیاسی استفاده می‌کردند. به تعلیق در آوردن‌ها و اخراج‌ها در درجه اول همیشه به حزب و فعالان سیاسی و به ویژه به آن‌هایی که در پارچه‌بافی بودند ضرر می‌زد. کارگران زن و مرد علیه این خفقان اعمال شده از جانب کارفرمایان، مبارزه می‌کردند. این مبارزات گاهی با اتحاد یکدیگر و بدبختانه گاهی جداگانه صورت می‌گرفت. شورش‌ها، اعتصاب‌ها، اشغال‌ها پشت سرهم جریان داشت.

ما سعی می‌کردیم شورش‌ها را چه علیه اخراج‌ها و به تعلیق در آوردن‌ها و چه برای به اجرا در آوردن قرارداد کار در کنار مبارزه برای تأکید در مورد تصویب قانون دوران بارداری و زایمان هماهنگ کنیم. در این مبارزات زنان کارگر همگی متحد بودند، به ویژه زنان کارگر پارچه‌بافی که به طور دائم، به فرستادن هیئت نمایندگی زنان باردار به مجلس شورا و به نزد نمایندگان محلی خود ادامه می‌دادند. در کمیسیون بلاخره به طور جدی در مورد دو





## ترامپ در پکن

بنام به این چرخ گردون که چنان گردید که ترامپ بی ادب، مغرور و پرخاشگر را در دیدار با شی جین پینگ، رهبر حزب کمونیست چین، چنان مؤدب، متواضع و منفعّل کرده بود که باعث شگفتی شد. اما این دیدار، بیش از آن که نشان دهنده تغییرات اخلاقی یا تسلیم روحی یک طرف باشد، بازتابی از تغییر موازنه قدرت در عرصه ژئوپلیتیک جهانی بود. لحن متفاوت ترامپ در پکن، بیش از هر چیز نشان دهنده نگاه واقع گرایانه او به قدرت سخت، اقتصادی و نظامی چین بود؛ چراکه در جهان سرمایه داری، سیاست بر اساس توازن قوا با یکدیگر تعامل

یا رقابت می کنند. مناسبات آمریکا و چین مسیری پریچ وخم و طولانی را طی کرده است. چین پس از قرن ها مداخلات استعماری و امپریالیستی توانست پایداری خود را اثبات کند و تحت رهبری حزب کمونیست به پا خیزد. شکست نیروهای ملی گرای تحت حمایت آمریکا در سال ۱۹۴۹ و تأسیس جمهوری خلق چین، چنان شوک تاریخی ای به واشنگتن وارد کرد که برای سال ها تایوان را به عنوان چین می شناخت، تا این که در سال ۱۹۷۳ با سفر ریچارد نیکسون به پکن، آمریکا با امضای سندی که تایوان

## نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست ها

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست ها و پارتیزان های ضد فاشیست

## بخش سی و چهارم

## پیشروی ارتش سرخ به غرب

پس از ضد حمله شوروی و پس راندن برخی نیروهای ارتش آلمان از شهرهای گوناگون، در شمال مسکو نیز نهمین نیروهای آن ها را مجبور به عقب نشینی های کوچک و در پیشروی محدود کردند؛ بیست و دومین نیروی مسلح شوروی، به فرماندهی ژنرال وستریکف (Vostrikov) با همراهی سی و نهمین نیروی

مسلح، به فرماندهی ژنرال ایوان ماسلنیکف (Maslennikov Ivan)، نیز در این زمینه کوشش می کردند، این دو نیرو به نقطه اتصال نیروهای مرکز و شمال ارتش آلمان، که در چند کیلومتری آن ها شانزدهمین نیرویشان به فرماندهی ژنرال ارنست بوش (Busch Ernst)، نیز قرار داشت، یورش بردند؛ دو نیروی آلمانی به ایجاد جبهه ای مشغول شدند تا از دو نیروی مسلح ارتش شوروی که در حال حرکت به سوی شهر کالینین بودند، جلوگیری کنند. طبق برنامه فرماندهی کل ارتش شوروی (Stavak)، این دو نیرو می بایست به شهرهای ژژو و سپس ویاجما می رسیدند تا در پشت جبهه آلمان قرار گیرند.

## خاطرات ترزا نوچه

در ادامه قانون حمایت از زنان باردار ترزا ادامه می دهد: "..... پیشنهاد برای ایجاد مهد کودک از مسائلی بود که بر روی آن بحث های زیادی در گرفت. بعضی از کارگران زن معتقد بودند که مهد کودک باید در داخل کارخانه و یا در محل کار باشد تا مادران بتوانند به کودکان خود نزدیک باشند و از آنان مراقبت کنند و در عین حال وضع مهد کودک را زیر نظر داشته باشند. به این ترتیب باید ترتیبی داده می شد تا شروع کار

مؤسسات با مهد کودک هماهنگ باشد. چرا که اختلاف ساعت، مادران را دچار اشکال می کرد، به خصوص که معمولاً قبل از باز شدن مهد کودک می بایستی صبح ها به کارخانه سرکار بروند. در عین حال عصرها، در صورت تاخیر در به دست آوردن نقلیه، مهد کودک بسته می شد و آنان با اشکال روبه رو می شدند. زنانی که با مشکلاتی از این دست روبرو نبودند و نزدیک منزلشان کار می کردند و یا می توانستند روی افراد خانواده برای

ششمین گروه از نهمین نیروی آلمان، به فرماندهی اوت - ویلهلم فرستیر (Wilhelm-Otto Förster) تا پانزدهم دسامبر مقاومت کرد اما چنان در زیر فشار بسیار سخت دو نیروی شوروی بود که خطر متلاشی شدنشان را به همراه داشت، اما در ادامه این فشار و خطر داغانی آن، دستور رسید که شهر کالینین را ترک کنند؛ روز پس از آن نیروهای شوروی منطقه را در دست گرفتند. ژنرال شتراؤس و ژنرال ویلهلم شوبرت (Schubert Wilhelm) که فرمانده بیست و سومین نیروی مسلح بود، عقب نشینی بیشتری را برای کوتاه کردن جبهه در دفاع بهتر خواستار شدند اما ارتشبد فن کلگ

بردن فرزندانشان به مهد کودک و آوردن آن ها عصرها از مهد کودک حساب کنند برای ایجاد مهد کودک در محلات پافشاری می کردند. دلیل آن ها این بود که ساعت پنج صبح بسیار مشکل بود بچه شیر خوار را در زمستان و تابستان به هنگام آمدن به کارخانه با خود از منزل بیرون آورند. از این گذشته در بسیاری از موارد لازم بود، در بین راه برای خانه خرید کنند و این کار در حالتی که بچه در بغل داشتند دشوار بود.

## با نشان های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

[ranjbaran.org@gmail.com](mailto:ranjbaran.org@gmail.com)

آدرس غرّفه حزب در اینترنت:

[www.ranjbaran.net](http://www.ranjbaran.net)



بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران میباشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضای فردی است و مسئولیت آن ها با نویسندگان شان می باشد.